

منصور حکمت

مجموعه آثار

جلد هشتم

۱۹۹۲-۱۹۹۷

۱۳۷۰-۱۳۷۶

کتابچه شماره ۵

گفتگو با همبستگی در باره سناریوی سیاه - سناریوی سیاه، سناریوی سفید: بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران - در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق: طرح مقدماتی بحث - اساس برنامه کمونیستی ما پا بر جا مانده است، مصاحبه با نشریه راه آزادی - قرار دفتر سیاسی، ملاحظاتی بر جایگاه بحث سناریوی سیاه در تبلیغات و تاکتیکهای حزب - ستون اول (تحریم تجاری ایران - در ستایش سکوت: «چپ») و بحث سناریوی سیاه.

جلد هشتم مجموعه آثار منصور حکمت بصورت ۹ کتابچه ویژه انتشار در ایران به چاپ رسیده است



"تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علمیرغم رواج ایده‌های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده‌هایی که هریک به نحوی علاج‌ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ

میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده‌های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان‌پذیری و حتی اجتناب‌ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت‌ها و مشقات و کمبودها و زشتی‌های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان‌ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه‌دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده‌های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان‌های بیشمار و نسل‌های پی‌درپی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان ضروری و میسر است."

به نقل از "یک دنیای بهتر"
برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

1

منصور حکمت

کتابچه ۱

مارکسیسم و جهان امروز - مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری - در پاسخ به فتوای آقای جلال طالبانی علیه شوراها کارگری در کردستان عراق.

کتابچه ۲

دمکراسی: تعابیر و واقعیات - وظایف ما در قبال چپ عراق - کمونیسم کارگری در عراق به یک حزب واحد نیاز دارد - ستون اول (انتخابات در آمریکا/ سومالی) - ستون اول (انتخابات روسیه) - ستون اول (سیاست غرب در قبال ایران/ صلح در خاور میانه) - ستون اول (رفراندم روسیه) - بحران آخر: ریشه های سیاسی بن بست اقتصادی رژیم اسلامی.

کتابچه ۳

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری.

کتابچه ۴

زن در زندگی و مرگ: از فرد ریک وست تا آنتونی کندی - ستون اول (سیاست آمریکا در قبال رژیم ایران / انتخابات آفریقای جنوبی) - رویاهای ممنوع مجاهد: چرا دولت مجاهدینی غیر ممکن است - در پایان یک دروه، سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره اول - ستون اول (کوبا) - قطعنامه دفتر سیاسی در باره حل مسئله کرد در کردستان ایران - قرار پلنوم دوم درباره مختارات احتمالی در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی - قرار پلنوم دوم درباره لزوم دخالت در صحنه سیاسی عراق - ستون اول (تروریسم اسلامی).

کتابچه ۵

گفتگو با همبستگی در باره سناریوی سیاه - سناریوی سیاه، سناریوی سفید: بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران - در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق: طرح مقدماتی بحث - اساس برنامه کمونیستی ما پا بر جا مانده است، مصاحبه با نشریه راه آزادی - قرار دفتر سیاسی، ملاحظاتی بر جایگاه بحث سناریوی سیاه در تبلیغات و تاکتیکهای حزب - ستون اول (تحریم تجاری ایران - در ستایش سکوت: «چپ») و بحث سناریوی سیاه.

کتابچه ۶

اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران - ستون اول (انتخابات لهستان) - دیپلماسی یا انتخاب سیاسی: کومه له جدید در «شکافهای منطقه ای» - ستون اول (اپوزیسیون مجاز ایران) - تاریخ شکست نخوردگان - بیانیه دفتر سیاسی در محکومیت شعار فدرالیسم.

برای درست کردن جزوه به شکل جیبی لطفاً به نکات زیر توجه کنید.
 * شماره هر کدام از این صفحات در وسط صفحه روی خط چین A4 با P3,P2,P1 . . . مشخص شده است.
 هرکدام از دو صفحه زیر را پشت و روی یک برگ کاغذ کپی کنید.
 (P2,P1) - (P4,P3) - (P6,P5) - (P8,P7) الی آخر.
 سپس هر برگ را از وسط روی خط چین ببرید.
 * نیم برگهای بدست آمده را تا کنید و آنها را طوری داخل هم قرار دهید که شماره صفحات جزوه پشت سر هم قرار بگیرند.

از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

2

کتابچه ۷

فدرالیسم شعاری ارتجاعی است، مصاحبه با انترناسیونال - ستون اول (انتخابات اسرائیل) - طفل شیرین دمکراسی - به صندوق تشکیل سرمایه انترناسیونال کمک کنید - طرحهای ارتجاعی برای آینده کردستان عراق محکوم است - ستون اول (دمکراسی و انتخابات در آمریکا) - رویدادهای بزرگ و انسانهای کوچک: در حاشیه اظهارات اخیر عبدالله مهتدی/افتضاح سیاسی یا محظورات دیپلماتیک.

کتابچه ۸

ماهواره و آل احمدهای پلاستیکی - فرج سرکوهی باید فوراً آزاد شود - ستون اول (دوره دوم کلینتون/ کویا و خبرگزاری ها - این شروع کار ماست - بدنبال انتخاب خاتمی، گفتگو با انترناسیونال - حقوق کودک، اسلام و حجاب گیت راه کارگر - ستون اول (ترکیه) - درباره سقط جنین، گفتگو با نشریه همبستگی - قطعهنامه دفتر سیاسی درباره انتخاب خاتمی و عروج مجدد «اپوزیسیون طرفدار رژیم».

کتابچه ۹

یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری

اصغر کریمی 00447714097928 شهلا دانشفر - دفتر مرکزی 00447950517465
 اسد گلچینی - دبیر تشکیلات کل کشور 00447940416768
 رحمان حسین زاده - دبیر کمیته کردستان حزب 0046739855837
 بهرام ملرسی - دبیر کمیته مرکزی سازمان جوانان کمونیست 00491749440201

<p>سایت های حزب و نهادهای نزدیک به حزب روی اینترنت www.wpiarn.org www.wpiabriefing.com www.rowzane.com www.hambastegi.org www.jawanan.org www.marxsociety.com www.haftegi.com</p>	<p>رادیو انترناسیونال ۳۱ متر - ۹۹۴۰ کیلو هرتز ۹ تا ۹:۴۵ شب بوقت تهران به دیگران اطلاع دهید تلفن 0044 7714611099 اطلاعات و پیامگیر رادیو: 0044 208 9622 707 رادیو انترناسیونال روی اینترنت www.radio-international.org</p>
--	--

گرفت. صرفنظر از اینکه قلمرو اظهار نظر سیاسی قلمرو جدیدی از فعالیت برای ایشان است، نظراتشان هرگز از عمق دلشان برنخاسته و نباید بدل هم گرفته شود. کمتر موضوعگیری ایشان است که نتوان با پنج دقیقه توضیح رقیقانه تا صد و هشتاد درجه تصحیح کرد. اینجا فقط میگویم که بهتر است کسی که در خانه شیشه ای زندگی میکند سنگ پرانی را کنار بگذارد. نمیخواهد نگران وحدت ما و سلطنت طلبها باشید. اگر آقای ایلخانی زاده تخصص نیافته ای در کشف سازش دارد، توصیه میکنم فکری بحال سازمانش بکند که تعداد موثلفین و دوستان ناباب دولتی و غیر دولتی اش در منطقه از حد شمارش خارج شده و در عوض "لبه تیز" سازش ناپذیری انقلابی اش را فقط کمونیستهای کردستان دیده اند.

در مقایسه با آنچه بالایی ها گفته اند، نوشته آوتیس از نشریه کارگر سوسیالیست را باید طلا گرفت. بنظر من هم ارجح این است که نوشته آدم نامفهوم و به موضوع بی ربط باشد تا افترا آمیز و خصمانه. ظاهراً، اگر درست فهمیده باشم (شما هم میتوانید امتحان کنید) آوتیس نگرانی خاصی از "سناریوی سیاه" ندارد چون اولاً سرمایه داری بهرحال بی بحران که نمیشود و ثانياً، انقلاب کارگری هم از قرار خود چیزی جز از بین بردن شیرازه جامعه موجود نیست. خوبست این را هرچه زودتر به مردم موستار، ساراویو و کابل هم خبر بدهیم تا لااقل خیالشان راحت شود و بیهوده به سرنوشت شان لعنت نفرستند. شاید آنچه بر آنها میگذرد یک بحران سرمایه داری و یا شاید حتی یک انقلاب کارگری است، کسی چه میداند. علاوه بر این، آوتیس از لای زره نفوذ ناپذیر تئوری اطمینان میدهد که جای نگرانی نیست چون در ایران مبارزه طبقاتی و طبقات هست. به این میگویند بحث علمی، چون راه محک زدن و رد و قبول تئوری را باز میگذارد. با تشکر از ایشان قرار شده هیاتی از کادرهای حزب که سابقه طولانی در سازماندهی جنگ مسلحانه در کردستان دارند و ترس نمیشناسند به بوسنیا بفرستیم تا این را چک کنند. اگر آمدند و گفتند در یوگسلاوی طبقات نبوده، ما تز آوتیس را قبول میکنیم و دسته جمعی به کارگر سوسیالیست و از این طریق به اتحاد چپ کارگری میپیوندیم. میبینید که هر کاری راه دارد.

بهرحال این نشد. در یک مقطع تاریخی تعیین کننده، سوالات و مباحث جدی ای مطرح شده و از آدمهای جدی برخوردار جدی میطلبید. رشد کنید دوستان عزیز، رشد کنید.

اولین بار در آذر ۱۳۷۴، دسامبر ۱۹۹۵، در شماره ۱۹ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

به اصل اجتناب از چنین وضعیتی و اعلام پابندی آنها به برخی اصول مدنی و سیاسی، چه امروز و چه در فردای سرنگونی رژیم اسلامی، به اجتناب از این کابوس کمک خواهد کرد.

همبستگی: منظور آن اینست که جبهه ای از احزاب سیاسی اپوزیسیون درست بشود و اینان برای جلوگیری از سناریوی جنگ داخلی فعلاً اختلافات خود را کنار بگذارند و بر اساس فصل مشترکها و برنامه جبهه حرکت بکنند؟

منصور حکمت: خیر، منظورم ابد این نیست. چنین جبهه ای نه زمینه دارد، نه عملی است و نه اصولی. بنظر من اتفاقا اگر جریانات اپوزیسیون ایرانی اختلافات سیاسی خود را به وسیع ترین شکل بحث کنند و بشکافند و بر آن پافشاری کنند، شانس سیاسی شدن فضای جامعه و اجتناب از توحشی که رژیم اسلامی و جریانات آوانتوریست میروند به بار بیاورند بیشتر میشود. اما کاری که میشود کرد، بعنوان گام اول، اینست که نیروهای اپوزیسیون زیر یک باینیه امضاء بگذارند که در آن امضاء کنندگان نه فقط امکان چنین روندی را مورد توجه قرار میدهند، بلکه به موازین و اصولی برای اجتناب از آن متعهد میشوند. تمام قضیه بر سر دشوار کردن بروز یک چنین کابوسی در ایران است. بنظر من فعلاً احتمال این سناریوی سیاه خیلی بیشتر از یک روند متعارف سرنگونی حکومت و جایگزینی آن با حاکمیت دیگری است.

همبستگی: خود شما و حزب کمونیست کارگری ایران چه اقداماتی را در اینباره در دستور کار دارید؟

منصور حکمت: پلنوم دوم کمیته مرکزی این موضوع را بحث کرد و قرار مقدماتی ای هم در اینباره صادر کرد. دفتر سیاسی حزب موظف شده طرحی در این مورد تهیه و اجرا کند. این مصوبات و فعالیت های بعدی حزب در این زمینه در نشریه انترناسیونال منعکس خواهد شد. از جمله، برای شروع، بزودی یک سمینار وسیع در مورد آینده ایران و روندهای احتمالی خواهیم داشت که نتایج و اسنادش را منتشر خواهیم کرد.

اولین بار در دی ۱۳۷۳، ژانویه ۱۹۹۵، در شماره ۵۲ نشریه همبستگی منتشر شد.

3

در ستایش سکوت

"چپ" و بحث سناریوی سیاه

بحث سناریوی سیاه و سفید و طرح مساله امکان لبنانیزه شدن و یوگسلاویزه شدن شرایط در ایران عکس العمل بسیار وسیع و گسترده ای را برانگیخت. شماره های اخیر انترناسیونال با تیراژ یازده هزار در خارج کشور توزیع شد. خیلی از مردم به اصطلاح "عادی" (یعنی کل جمعیت منهای فعالین گروه های سیاسی!) از این بحث شدیداً استقبال کردند و در موارد زیادی حزب و نویسنده آن مطالب را مورد حمایت و محبت قرار داده اند. زبان و بیان این اظهار نظرها شیوا، ساده و روشن است. میگویند درست میگویند، نگرانی تان بجاست، باید مانع این وضع شد. میگویند رژیم و جریانات اسلامی و ملیون را درست شناخته اید، فضا را درست تشخیص داده اید، مجاهد را بحق افشاء کرده اید. میگویند مگر شما کمونیستها کاری بکنید.

ما موسسه آمارگیری نداریم، مردم در داخل ایران امکان بیان تمایلات و نظراتشان را ندارند. اما گزارشات متعددی که از برخورد مثبت "مردم عادی" به این بحث و سیاست حزب کمونیست کارگری بدست ما رسیده و هنوز میرسد به اندازه کافی گویا است. پتانسیل جدی این بحث و ملموس بودنش برای مردم، و توجهی که این میحث برانگیخت، حتی از نظر جریانات "چپ" هم دور نماند. و اینها هم جملگی اظهار نظر کردند، و کاش نمیکردند. در مقاله "سناریوی سفید، سناریوی سیاه" در نفس اینکه این چپ ظرفیت درک این مباحث و تشخیص خصوصیات این دوره را داشته باشد اظهار تردید کرده بودم. بعد از شنیدن آنچه گفتند، فکر میکنم آن ارزیابی بیش از حد سخاوتمندانه بود. جدی ترین روش در قبال این برخوردها، جدی نگرفتن آنهاست. بعضی نمونه ها را مرور کنیم. از آقایان سرداران شروع کنیم. منظور البته جنبش و سپس حکومت کسبه و پیشه وران و دراویش در هزار سال قبل نیست، منظور اتحادیه کمونیستهای ایران است که با عکس خمینی و میرزا کوچک خان وارد انقلاب ۵۷ شد و بعنوان یسقراول جناح رئیس جمهور منتخب از آن خارج شد. بدلائل مختلف و از جمله بدلیل حشر و نشرشان با انجمن

لیست اتحاد عمل با جماعات مختلف میشود پیدا کرد و غیره و غیره. در واقع در عالم سیاست تقریباً بجز ما تابحال به کسی فحش نداده اند. اما عکس العمل اینها به بحث سناریوی سیاه و سفید حتی در قیاس با سطح برخورد تاکنونی شان به ما، سطحی، پوک و بی نزاکت بود. علت مساله را نمیتوان در صرف تازه کار بودن و جویای نام بودن نویسنده مطلب جستجو کرد. بهرحال هر سردبیری، هر قدر هم سرش گرم جلب انشعابی های غروب دیروز به اتحاد عمل با تتمه سازمان باشد، آنقدر وقت میکند که ببیند چه چیز دارند بنامش چاپ میکنند. مشکل اینها چیز دیگری است. مقاله را که دقیق میخوانید میبینید در واقع نوعی دعوت است، به شیوه دون کارلئونه از فلاسفه سیسیل، برای جلب ما به اتحاد چپ کارگری. به ما پرخاش و درشتی میکنند که از "برج عاج" خود پائین بیاییم و بجای "وحدت با بورژوازی" در کنار آنها در اتحاد چپ کارگری به "عملگلی" (لغت آنهاست) برای سازمان دادن پایه اجتماعی چپ بپردازیم. اگر چنین نکنیم، به زعم نویسنده آن سطور، خود از بانیان و ارکان سناریوی سیاه در جامعه و مستحق همه دشنام های لیست شده محسوب میشویم. این برخورد از قماش سیلی ای است که در وسترنهای قدیمی هالیوود زن اول فیلم گوشه طویل بگوش قهرمان داستان (معمولاً جان وین) می زند و با همین کار گاوچران بیچاره را شیفته خود می کند. اما راه کارگر و اتحاد چپ کارگری از خود هر برداشتی داشته باشند، ما بهرحال جان وین نیستیم. این عشو به بیش از حد شتری است. ما از کسانی که بی هیچ دلیل و مجوزی به ما دشنام میدهند دور میشویم. ما از کسانی که درباره ما دروغ میگویند، افترا میزنند و نشر اکاذیب میکنند فاصله میگیریم. احترام ما به کسانی که در مقابل بحث سیاسی هوچیگری میکنند، خود را به نفهمی میزنند و در عالم کوچک و حاشیه ای خودشان مانور میدهند پائین میاید. این شلنگ تخته ها مشتمل کننده است. جریانی که این زبان سخن گفتنش با مارکسیستهاست و آن با آخوندها، جریانی پوشالی و بی ارزش است. تاریخ مصرف این خط برآستی سرآمده است.

همینجا باید یادای هم از مقاله دوست قدیمی، آقای عمر ایلخانی زاده سردبیر نشریه جهان امروز (نشریه سراسری کومله) بکنم. ایشان ما را سناریو پردازهای ذهنیگرایی خوانده است که میخواهند با سلطنت طلبها دولت سکولار تشکیل بدهند. بعضی از این دوستان ظاهراً از جدایی ما چنان آزردگی شخصی پیدا کرده اند که به خود این جواز اخلاقی را داده اند که راجع به ما هر دروغ شاخدار و هر چرندی بگویند و به هر تحریک غیر سیاسی دست بزنند. اما با اینحال از من، بعد از بیش از یک و نیم دهه آشنایی و ارادت از نزدیک به این دوست عزیز، بپذیرید که نباید این اتهام را از شخص ایشان بدل

در باره "سناریوی سیاه"

گفتگو با نشریه همبستگی

*جمهوری اسلامی در یک بن بست سیاسی و اقتصادی قرار دارد و با سر بسمت فروپاشی می رود!

همبستگی: شما در نوشته "زویاهای ممنوع مجاهد" گفته اید که در یک شرایط متعارف سیاسی و اجتماعی تشکیل حکومت در ایران توسط مجاهدین و یا شورای ملی مقاومت آنها غیر ممکن است و نوشته اید که اداها و نمایشات جاری مجاهدین بیشتر شبیه بازی کودکان است تا اقدامات جدی سیاسی برای سرنگونی جمهوری اسلامی. خود مجاهدین تبلیغ میکنند که آنها تنها آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی هستند و هر کس علیه آنها چیزی بگوید یا بنویسد در کنار جمهوری اسلامی قرار دارد. در اینباره چه میگوئید؟

منصور حکمت: چرند میگویند. این نوع برخوردها هم نمونه ای از فالانترسیمی است که خمیره این سازمان را میسازد. وقتی الان که دستشان به جایی بند نیست، جواب مخالفین شان را اینطور میدهند، کاملاً قابل تصور است که اگر روزی به فرض محال شهربانی جایی را بدست بگیرند چه رفتاری با مردم خواهند داشت. و تازه این جریانی است که خودش دو سال تمام خمینی را پدر روحانی خودش میدانسته. بهرحال بحث من در آن مقاله هم اینست که مجاهد پدیده مهمی نیست. بازیگر قابل اعتنائی در صحنه سیاسی آتی ایران نیست، یک سکت مذهبی من درآوردی و کوچک است، که مثل همه نمونه های مشابه در دنیا تا وقتی در صندوقش پول بگذارند، وجود دارد. مثل هر سکت دیگر میتواند مایه اذیت و آزار و دردسر مردم بشود، اما سخن گفتن از مجاهدین با الفاظ سیاسی، رنگی از جدیت به این جریان میزند که حقیقی نیست. اگر کسی با انگیزه سیاسی وارد این سازمان شده، بنظر من بد نیست کمی تعمق کند. شاید هنوز دیر نشده باشد.

جناح‌های حکومت در درون ایران، و جهت‌گیری جدی‌تر رژیم اسلامی در عرصه دیپلوماسی و سیاست خارجی به سوی کنار آمدن با آمریکا و دول غربی خواهد بود.

اولین بار در تیر ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

سناریوی سیاه، سناریوی سفید بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران

مقاله زیر فشرده مباحث و نکات مطرح شده توسط نویسنده در سمینار وسیع اوضاع سیاسی ایران است که با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی و جمعی از کادرهای حزب در آوریل ۹۵ برگزار گردید.

سناریوی سیاه: صورت مسأله

بحث سناریوی سیاه از یک مشاهده اساسی شروع می‌شود که در درجه اول مربوط به ایران نیست، بلکه مربوط به این دوره ای است که در آن زندگی می‌کنیم. این روزها هربار تلویزیون را روشن می‌کنید، انسانهای دریدری را می‌بینید که تنمه جان و زندگی شان را بدوش گرفته اند و از فاجعه ای فرار کرده اند و سر فلان دوراهی به خبرنگار «سی.ان.ان» از مصیبتشان می‌گویند و بعد تل اجساد انسانهای بقتل رسیده یا انفجار توپها و خمپاره ها و شهرهای ویران شده را نشان می‌دهند که زمینه تصویری خبر را می‌سازند. نکته اینجاست که احساسی که بیننده این تصاویر می‌گیرد اینست که این اتفاقی غیر منتظره یا منحصر بفرد نیست. این فجایع نتیجه رویدادی نیست که پایانی دارد، جنگی که خارج از قاعده رخ داده و قرار است ختم شود. آدم حس نمی‌کند که این قربانی، یک سوی دعوای خاصی بوده است یا سهمی در عاقبت دردناک خودش داشته است یا قرار است فردا در نجات خویش کاری بکند. آدم انگار شاهد یک «وضعیت دائمی» است، یک روش زندگی، استیصال که گویا سناریوی مفروض زندگی انسانهای بسیاری است که نه خودشان و نه

4

همبستگی: نوشته اید که جمهوری اسلامی ایران را به آستانه انفجارات هولناک اجتماعی کشانده است. یکی از احتمالات آینده را فروپاشی کامل جامعه و مدینت در اثر تنش های ملی و مذهبی و امثالهم میدانید. جدا منظورتان اینست که تمامیت ارضی ایران در خطر قرار خواهد گرفت؟

منصور حکمت: «تمامیت ارضی» لغت من نبوده و نیست و "در خطر" افتادنش هم جایی در مقاله من نداشت. بحث بر سر جنگ داخلی و از کف رفتن شیرازه جامعه مدنی است، با کشتارها و آوارگی ها و محرومیت هایی از نوع یوگسلاوی و افغانستان و آنگولا. این احتمال در ایران بسیار واقعی است و بر خلاف بیان شما من این را نتیجه "تنش های ملی و مذهبی" هم ندانسته ام. بنظر من کشمکش ملی و مذهبی هم میتواند یکی از نتایج و عوارض بعدی این از هم گسیختگی مدنی باشد. اما نه علت آن است و نه شکل اصلی بروز آن. جمهوری اسلامی در یک بن بست سیاسی و اقتصادی قرار دارد و با سر به سمت فروپاشی میرود. احتمال زیادی وجود دارد که پس از یک سلسله جدالها و کودتاها از داخل خود رژیم، کلا یک خلاء قدرت و بدنال آن یک خان خانی نظامی و جنگ داخلی در کشور بروز کند. اگر این وضعیت طول بکشد و موقعیت استیصال آمیز بشود، امکان شکل گیری همه نوع انفکاک، از جمله بر حسب مذهب و قومیت هست، اما بنظر من شکل ملی و مذهبی در جنگ داخلی احتمالی در ایران برجسته نخواهد بود. یک احتمال واقعی حضور نظامی آمریکا و غرب از طریق سازمان ملل اساسا در جنوب کشور و تشکیل یک دولت محلی در آنجاست که بتواند منطقه خلیج را از بحران سیاسی و نظامی در بقیه ایران دور نگاه دارد. مسأله مورد بحث من بهرحال جنبه مدنی - انسانی این وضعیت و عواقب مشقت بارش برای دهها میلیون انسان است و عقب برگشتن تاریخ و سیاست در کل ایران و منطقه برای دهها سال. وگرنه فراندم در کبک هم ممکن است «تمامیت ارضی» کانادا را زیر سوال ببرد، بی آنکه هیچ آدم متمدنی یک شب خوابش را سر مسأله حرام کند.

همبستگی: چطور میشود از واقعیت یافتن این آینده هولناک در ایران جلوگیری کرد؟

منصور حکمت: نسخه تضمین شده ای وجود ندارد. قدر مسلم اینست که هوشیاری نسبت به احتمال این دورنما از جانب مردم و نیروهایی که برای سرنگونی رژیم تلاش میکنند تأثیر خواهد داشت. متعهد شدن بخش هرچه بیشتری از نیروهای اپوزیسیون

هواداران راه درخشان پرو، اینها تصور میکنند متخصص و صاحب سرقفلی هر نوع جنگ و مبارزه مسلحانه شده اند. هر جا کسی اسم جنگ و اسلحه بیاورد، یا اگر حتی اگروز موتور سیکلتی صدا کند و یا کسی پاکت میوه ای را بترکاند، اینها فکر میکنند باید فوراً سبز شوند و در مدح جنگ و اسلحه یکبار دیگر داد سخن بدهند. در پاسخ به بحث سناریوی سیاه، همانطور که انتظار میرفت اینها ما را به این متهم میکنند که می‌خواهیم خلق را از جنگ انقلابی علیه امپریالیسم باز داریم. می‌فرمایند رهایی خلق بدون آتش و خون بدست نمی‌آید. خلق دلیلی ندارد از جنگ داخلی بترسد، برعکس باید "سختی ها و خونریزی های جنگ انقلابی را بجان خرید". "مردم ما" چیزی جز زنجیرهای پردگی شان ندارند که از دست بدهند.

چنین ذهنیاتی را فقط میشود با افسوس بدرقه کرد. مطمئناً پیشرفت علم پزشکی دیر یا زود درمانی برای این مشکلات پیدا خواهد کرد. در این فاصله فقط برای "مردم عادی" ای که با این انقلابیون خلق محشورند آرزوی صبر جمیل میکنم.

بنظر من حتی اگر هوش ارشی باشد، سفاقت دیگر قطعاً اکتسابی است. این نظرات و این انقلابیون محصول نوعی جامعه و نوعی انقیاداند. اینها فرزندان سیاسی جناب دکتر مصدق اند که به این روز افتاده اند. اینها محصولات اختناق آریامهری و بعد اسلامی اند. اگر از ابتدا روزنه ای برای بیان حرفشان که جز اقتصاد خودکفا و تعطیلی اعیاد ملی و سلام و علیک گرم تر با روستائیان چیزی نیست، داشتند، الان لایق ترهایشان نماینده های بی آزار یک فراکسیون اقلیت ته مجلس بودند و اعصاب خودشان و کمونیستها و کارگران ایران و البته مردم مهمان نواز پرو را هم خرد نمیکردند. و متأسفانه درست به دلیل اصل اکتسابی بودن سفاقت، هر "خلق" هم، هر قدر روشن بین، اگر تعداد کافی از این آدمها به مدت کافی بجانش بیافتند، میتواند به کام "آتش و خون" کشیده شود. باید با این ذهنیات مقابله کرد. انقلاب کارگری، با همه خشونت که طبقه حاکم به آن تحمیل میکند، با سناریوی خونریزی و جنگ داخلی ماجراجویان سیاسی فرق میکند. اگر کسی بین قیام کارگری، با کشتارها و گورهای جمعی و پاکسازی های قومی و قحطی و مرگ و کوچ و اپیدمی وبا فرق نمی‌بیند، اگر کسی میتواند رویش را به مردم بکند و بگوید برای رهایی باید از این مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است و یا ریگی به کفش دارد. اینها مردم را از انقلاب کارگری و از کمونیستها می‌ترسانند.

روی پله بعدی نردبان خرد، راه کارگر نشسته است. اینها معمولاً جریان متین و مردم دار و سنجیده ای هستند. اگر کسی مزاحم آقای منتظری بشود، اینها پیام محکومیت میدهند. اگر شاعر وطن پرست و زن ستیزی فوت کند، تسلیم می‌گویند، اسمشان را در

فکری و سیاسی و برنامه ای حزب با سایر نیروهای اپوزیسیون، ارائه و توضیح آلترناتیو کارگری برای ایران امروز و فراخوان به جلب مستقیم بیشترین نیرو به حزب کمونیست کارگری وظیفه تعطیل ناپذیر و تخفیف ناپذیر همه واحد ها و فعالین حزب است. در تحلیل نهایی ابزار واقعی اجتناب جامعه ایران از یک سناریوی سیاه نیز دقیقاً وسعت نفوذ و قدرت اجتماعی این حزب است.

۲- بحث اجتناب از سناریوی سیاه بحثی در مورد تشویق مسالمت جویی یا نهی از خشونت نیست. بحث بر سر تلاش برای منتفی کردن این سناریو، اساساً از طریق رشد آگاهی و آمادگی مردم و منزوی کردن نیروهای سناریوی سیاه و در عین حال ایجاد آمادگی برای قدرتمند ترین دخالت کمونیستی در سطوح سیاسی و نظامی برای ختم یک چنین وضعیتی در صورت وقوع آن است. بخش مهمی از پروسه کسب آمادگی حزب برای چنان شرایطی تأمین ملزومات دخالت فعال حزب در یک اوضاع متشنج و بسیج نیروی مردم برای در هم کوبیدن جریان‌های مترجم و سیاه است. این باید در تبلیغات حزب روشن باشد که حزب کمونیست کارگری نه فقط نظاره گر چنین اوضاعی نخواهد بود، بلکه نیروی سازمان یافته و فعال در صحنه مبارزه سیاسی و نظامی خواهد بود که برای به میدان کشیدن مستقل صف طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری و پیروزی آلترناتیو کارگری مبارزه میکند.

۳- تبلیغات حزب پیرامون این مساله باید حزب را بعنوان یک جریان روشن بین و مسئول و آماده قبول مسئولیت به مردم بشناساند و بیشترین تعداد آنها را به پیوستن به حزب جلب کند. موضع حزب در قبال آینده سیاسی ایران، همانطور که تا همینجا نشان داده شده است، یک نقطه قدرت جدی حزب برای کسب نفوذ وسیع مردمی و تبدیل شدن به قطب تعیین کننده در کشمکشهای سیاسی دوره آتی در ایران است.

۴- فشار حزب بر سایر نیروهای اپوزیسیون برای نشان دادن توجه شان به این مساله و اعلام آمادگی شان برای برداشتن گامهای اثباتی برای سد کردن سناریوی سیاه، باید همچنان حفظ شود. به همین ترتیب افشاکاری حزب از جریاناتی که بنا به ماهیت سیاسی و برنامه و اهدافشان به یک سناریوی سیاه تعلق دارند نباید متوقف شود.

۵- در توضیح سناریوی سیاه نباید برجستگی زیادی به اختلاف و کشمکش قومی و

اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتواند تلاش برای منتفی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقابله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگوئیم، بله چنین احتمالی وجود دارد. این بلایی نیست که فقط سر "یوگسلاوها" بیاید و "ایرانیان"، از آنجا که گویا هنر نزد آنان است و بس، ذاتاً در مقابل آن واکنیسه باشند. بحث بر سر کمونیسم و مسئولیت اجتماعی است. تنها کمونیسمی که بتواند در چنین مقطعی به این نوع مسائل پاسخگو باشد، میتواند صلاحیت تاریخی خود را به میلیونها انسان اثبات کند و افق اجتماعی خویش، جامعه مطلوب خویش و معیارها و ارزشهای خویش را به افق و ارزشهای توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش بدل کند. اگر فرض کنیم این دورنما محتمل باشد و هشدار ما یک هشدار واقعی باشد، آنوقت آن حزب و جریانی که نسبت به آن بی تفاوت و غافل بماند، بیصرف و نامربوط میشود.

زمینه های وقوع سناریوی سیاه

جریان‌های مختلف اپوزیسیون و از جمله خود ما سنتاً تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده ایم. اگر کودتا، جنگ، قیام و غیره ای در این تصویر رخ میدهد در واقع تسمه نقاله و مجرای برای انتقال از دولت قبلی به دولت بعدی است. بعبارت دیگر، این دوره تحول، با همه جنگ و خونریزی ای که میتواند در طول آن صورت بگیرد پاره خطی است که دو وضعیت متعارف را به هم وصل میکند. در دو سوی این ماجرا دو دولت و دو وضعیت اجتماعی نسبتاً تعریف شده و نسبتاً متعارف قرار میگیرند. وقتی مردم از سرنگون کردن جمهوری اسلامی حرف میزنند همین تصویر را دارند. جمهوری اسلامی پرود و دولت دیگری، رژیم دیگری، جای آن را بگیرد. همانطور که گفتیم در این بحث ما داریم این احتمال را مطرح میکنیم که سیر اوضاع میتواند به شیوه دیگری هم پیش برود. اوضاع پس از سرنگونی جمهوری اسلامی میتواند یک وضعیت بیسکال و در هم ریخته باشد. تجسم این حالت با توجه به تصاویری که ما از کشورهای مختلف دستخوش هرج و مرج در چهارگوشه جهان میگیریم دشوار نیست. چرا امکان وقوع این سناریوی سیاه در ایران وجود دارد؟ مختصراً فاکتورهای اصلی را مرور کنیم.

5

بیننده قرار است کاری از دستش در قبال آن برآید. انگار این نه یک حادثه، بلکه یک منظره است. رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چچنی و غیره و غیره. در همه این موارد تصویری که انسان میگیرد، تصویر یک «وضعیت دائمی» است و نه کشمکش و مشقتی بهرحال گذرا در متن یک تحول اجتماعی.

این تصاویر، ما بینندگان را به کاری وانمیدارد. در درجه اول به این خاطر که ظاهراً میشود پشت خیلی چیزها پنهان شد. برای مثال پشت این واقعیت که من و شما بیننده زبان آن قربانی را بر صفحه تلویزیون نمیفهمیم. نمیفهمیم که دارد میگوید کودکم را آن پشت دفن کرده ام و گریخته ام، یا فقط من مانده ام، یا خانه ام ویران شد. ما پشت این واقعیت پنهان میشویم که این مصیبت احتمالاً از نظر جغرافیایی چند هزار یا چند صد کیلومتر از ما دور است، یا اینکه این تصویر مربوط به دیروز است و نه همین لحظه، شاید تا الان کسی بداد این آدم رسیده است، شاید کمی آنسوتر به غذایی و سرپناه و نوازی رسیده، شاید آن زخمی، یا آن بازمانده نیمه جان فلان کشتار جمعی، خود نیز اکنون جان داده و غم خرد کننده اش را با خود برده است. میلیونها نفر هر روز پشت چنین عواملی پنهان میشوند تا از درد این واقعیات فرار کنند. این متأسفانه یک خصوصیت بشر امروزی است که مصیبتی که در زمانی دیگر و مکانی دیگر بر انسانی دیگر و مخصوص بقول مرسوم امروز بر انسانهایی با «فرهنگ» دیگر نازل شود به همان اندازه دردناک نیست که اگر اینجا و اکنون بر سر خود آدم بیاید. همین فاصله مکانی و زمانی وجودی، اجازه میدهد بتوانید روایتان را برگردانید، بگوئید که طاقت دیدن این تصاویر را ندارید و اعصابتان را خرد میکند، تلویزیون را خاموش کنید و سراغ کار خودتان بروید.

بحث سناریوی سیاه طرح این واقعیت است که برای من و شما و عده بیشمار دیگری این پنهان شدن و روی برگرداندن میروید که غیر ممکن شود. این تصاویر میتوانند تصاویر خود ما و مردمی باشد که زبانشان را نمیفهمیم. این بسادگی میتواند داستان زندگی این مردم هم باشد. این میتواند تصویری از «وضعیت دائمی» در ایران باشد. اینجا دیگر همانقدر که حتی برای نزدیک بین ترین آدمها هم راه گریزی از حس کردن دست اول و بلاواسطه مصیبت وجود ندارد، از احساس مسئولیت هم گریزی نیست. اگر در قبال رواندا یا یوگسلاوی دلمان را خوش میکنیم که گویا کاری از دستمان بر نیامد، اینجا دیگر باید یک فکری کرد. تلویزیونی در کار نیست که خاموش کنید. میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده ایم با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی

ستون اول

تحریم تجاری ایران توسط آمریکا، انگیزه های داخلی و بین المللی دولت آمریکا در اتخاذ این سیاست و تاثیرات آن بر جمهوری اسلامی در هفته های اخیر از جانب مفسران مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این میان چند نکته باید اینجا مشخصاً مورد تاکید قرار بگیرد.

این سیاست آمریکا مستقل از تاثیراتش بر ثبات و بی ثباتی رژیم اسلامی، باید بعنوان یک اقدام زیانبار برای مردم ایران بدون هیچ ابهامی محکوم شود. وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی مردم نتیجه محتوم این سیاست خواهد بود. برخلاف ادعاهای رایج، تحریم تجاری از جانب آمریکا حتی اگر اروپا و ژاپن و سایر قطبهای اقتصادی از آن تبعیت نکنند، تنگناهای واقعی برای اقتصاد ایران ایجاد میکند که قربانیان فوری آن نه رژیم اسلامی، بلکه توده وسیع مردم کارگر و کم درآمد در ایران خواهند بود.

این تصور که اعمال فشار بر مردم و به استیصال کشیدن آنها گامی در جهت سرنگونی رژیم اسلامی است، تصویری بیمارگونه و ضد اجتماعی است که فقط در چهارچوب تفکر فرقه ای جریان‌های حاشیه جامعه نظیر مجاهدین می گنجد. و این در شرایطی است که خود آمریکا نه فقط تغییر رژیم، بلکه حتی تغییر روش داخلی رژیم اسلامی در قبال مردم ایران را جزو اهداف سیاست تحریم تجاری ذکر نکرده است.

برخلاف برداشت اغلب مفسران رسانه ها، سیاست تحریم «وحدت ضد آمریکایی» در درون رژیم را تقویت نمیکند، جناح ضد غربی را در رژیم ایران قدرتمندتر نمیکند، و بر شدت تبلیغات ضد غربی رژیم اسلامی نمی افزاید. این واقعه شباهتی به ماجرای اشغال سفارت ندارد. آن دوران گذشته است. امروز این یک فشار واقعی روی جناح غربی و طرفدار آمریکا در حکومت است که تکلیف خود را هرچه سریعتر و به شیوه ای هرچه چشمگیرتر با جناح مخالف روشن کند. تاثیر این اقدام بر رژیم اسلامی تشدید اصطکاک میان

۱- در این شک نیست که جمهوری اسلامی در بحران اقتصادی و سیاسی عمیق دست و پا میزند. در انترناسیونال از این بعنوان "بحران آخر" یاد کردیم، به این اعتبار که حلقه بعدی در حیات جمهوری اسلامی، و بنظر من شروع عملی پروسه نابودی اش، نه یک تغییر ریل اقتصادی یا وصله پینه سیاسی، بلکه یک دگرگونی سیاسی تعیین کننده خواهد بود. رژیم در قامت کنونی اش امکان حل یا تخفیف جدی این بحران را ندارد. این تحول سیاسی میتواند سقوط رژیم باشد، یا تصفیه خونین در آن و یا تحولی که بهرحال ارکان کنونی رژیم را زیر سوال میبرد. پائین تر به حالتی که از نظر من محتمل تر است اشاره میکنم. آنچه مسلم است یک دوران بحران سیاسی عمق یابنده که سرنگونی و یا دگرگونی اساسی رژیم اسلامی یک مرحله اجتناب ناپذیر آن است آغاز شده است.

۲- جمهوری اسلامی رژیم سلطنت نیست که ذوب بشود. حتی در صورت سرنگونی رژیم چندین جریان مذهبی و فالانژ مسلح، بالنسبه قوی و کینه توز، تروریست و ضد جامعه از آن باقی میمانند که در سطح کل منطقه موجودیت دارند و برای اعاده قدرت جریان اسلامی و یا یک حضور سیاسی - نظامی در هر بخشی از کشور که زورشان برسد تلاش میکنند. اگر به این تصویر فالانژهای اپوزیسیون، اعم از اسلامی و آریایی را اضافه کنیم، ماجراجویان سیاسی و اوپاش نظامی را اضافه کنیم که در شرایط پیشکلی قدرت از هر منفذی سبز میشوند، میتوانیم کثرت پرسوناژهای چنین سناریویی را بهتر تجسم کنیم. تشکیل یک دولت بعدی در ایران منوط به از صحنه خارج کردن همه این جماعات است.

۳- با سقوط شوروی و پایان موازنه دوران جنگ سرد، بحران های سیاسی و حکومتی بویژه در کشورهای عقب مانده که در دوران قبل زیر مجموعه ای از فشارها کنترل میشد و سریع به فرجام میرسید، اکنون کشدار و پیچیده میشود. مساله ایدئولوژی و فلسفه حکومت و همینطور مبانی سیاسی و ساختار حکومت در بسیاری از کشورها به یک مساله مفتوح تبدیل شده است و جریانات مختلف بر سر تعیین خصوصیات رژیم سیاسی و ایدئولوژیکی در این کشورها به نبرد آشکار با هم برخاسته اند. این خلا و بیشکلی ایدئولوژیکی و سیاسی و نامعین بودن ساختار حکومت بورژوازی در ایران کاملا چشمگیر است. نه سلطنت مشروطه، نه سیستم پارلمانی، نه استبداد سلطنتی و نه رژیم اسلامی هیچیک هرگز بعنوان اشکال حکومتی ریشه محکمی در ایران پیدا نکردند و به شکل پذیرفته شده دولت در کشور بدل نشدند. مساله مهم در هر بحران جدی سیاسی در ایران نه فقط ترکیب دولت بعدی، بلکه نوع حکومت بعدی است. این نه فقط موضوع جدال طبقاتی، بلکه محور جدال درونی خود بورژوازی در ایران است. با توجه به اوضاع جهانی

قرار دفتر سیاسی

ملاحظات بر جایگاه بحث سناریوی سیاه در تبلیغات و تاکتیکهای حزب

طرح بحث سناریوی سیاه و اهمیت تلاش برای مصون داشتن مردم ایران از چنین دورنمایی با استقبال زیاد مردم و توجه و عکس العمل جدی نیروهای سیاسی مختلف مواجه شده است. لازم است فعالین حزب درک روشن و واحدی از جایگاه این مبحث در مجموعه سیاستها و تاکتیکها و تبلیغات حزب داشته باشند و بخصوص در مورد تفسیرهای مختلف و بعضا نادرستی که میتواند از این بحث صورت بگیرد حضور ذهن داشته باشند. توجه به مباحثاتی که در نشریات حزب در توضیح جوانب مختلف این مساله مطرح میشود بسیار ضروری است. دفتر سیاسی نکات زیر را مختصرا یادآوری میکند:

۱- طرح این مبحث و در دستور گذاشتن پروژه هایی که صورت دادن حرکتی از طرف طیف وسیعتری از اپوزیسیون را مد نظر دارد نباید از طرف فعالین حزب حمل بر کمتر شدن اولویت تلاش برای افزایش قدرت و نفوذ مستقیم خود حزب و یا متمایل شدن حزب به ورود به جبهه ها و اتحاد عمل های اپوزیسیون و یا کند شدن نقد حزب به جریانات دیگر تلقی شود. از نظر ما روشنی آینده سیاسی ایران و امر برابری، آزادی و سرنگونی رژیم اسلامی به کم مشقت ترین و انقلابی ترین شکل، با قدرت و نفوذ کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست کارگری بطور اخص رابطه مستقیم دارد. بیان روشن اختلافات

که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکش، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.

این اوضاع در ایران هم میتواند رخ دهد. اینطور که اوضاع پیش میرود بعید نیست که روزی مردم جهان بر صفحه تلویزیون هیاشان آوارگانی را ببینند که از شیراز و اصفهان و رشت و اراک گریخته اند و شبون میکنند که فلان جماعت اسلامی، فلان گروهان از جبهه آریائیان اصیل، یا بهمان شاخه مجاهدین، شهر و خانه و مدرسه شان را روی سرشان خراب کرده اند و مردم را بخون کشیده اند. این وضع میتواند نه یک حادثه استثنائی، بلکه یک قاعده، یک روش زندگی، در ایران بشود، که بیست سال طول میکشد. میتواند درست مثل لبنان دهه قبل و افغانستان و یوگسلاوی امروز در ذهن یک نسل از مردم یک وضعیت ازلی و ابدی را بسازد. گوئی هرگز جز این نبوده و نمیتواند باشد.

برسمیت شناختن این خطر، یعنی احتمال واقعی وقوع این سناریوی سیاه در ایران، بنظر من یک شاخص جدی بودن نیروهای سیاسی و محک صلاحیت رهبران آنهاست. تا آنجا که بخود ما مربوط میشود، این بحثی بسیار حیاتی است. همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوئیم. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگوئیم؟ نقطه عزیمت بحث من درباره سناریوی سیاه اینست که ما شخصیت های یک تاریخ زنده ایم که میتوان این سیر هولناک را بخود پیوندد. ما بازیگران نمایشنامه ای نیستیم که در آن سخنان و حرکات مان از پیش نوشته شده و جلوی ما گذاشته شده باشد. کمونیستی که وظایف تاریخی و محک های تاریخی حرکت خویش را نشناسد بنظر من کمونیست درستی نیست. هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و وظایف کمونیستها در چنان مقاطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنیدی معین نشده است. این خود مائیم که باید این را تشخیص بدیم. اینجا هم در تحلیل نهایی بحث همچنان بر سر شرایط و ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سوالی که جلوی ما است

ملی بعنوان یک رکن این اوضاع داده شود. از نظر ما پیدا شدن و بالاگرفتن شکافها و اصطکاکهای قومی میتواند صرفا یک نتیجه تبعی و عارضه چنین اوضاعی و فعال شدن جریانات عقب مانده و عوامفریب باشد. این تجسم که گویا جامعه ایران ائتلافی شکننده از اقوام و ملت هاست، واقعی نیست و بحثهایی که مساله آزادی و سرنگونی رژیم اسلامی را از سر ستم قومی و ملی و یا نیاز به یک جامعه فدرال و غیره مطرح میکنند از نظر ما نه فقط عقب مانده اند بلکه زمینه ساز خلق کشمکشهای ملی و قومی بعدی خواهند بود. حزب باید این پروپلماتیک را منزوی کند و به حاشیه براند. حزب کمونیست کارگری باید از یک سو موضع اصولی خود را در قبال مساله کرد (رفراندوم آزاد بر سر جدایی و توصیه باقی ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق) را به روشنی و صراحت طرح کند و جریانات شوونیست را که آماده قبول راه حل سیاسی و مراجعه به آراء عمومی در کردستان نیستند بگوید، و از سوی دیگر بحث حق تعیین سرنوشت "همه خلقها"، کشور "کثیر الملته" و فدرالیسم و غیره را بعنوان بحثهای انحرافی، غیر واقعی و مضر برای امر آزادی و رهایی در ایران رد کند. ما خواستار یک کشور آزاد غیر قومی، غیر ملی، غیر مذهبی با یک قانون واحد برای همه ایم. برای دخالت اصولی با فرمولاسیونهای دقیق در بحث مساله ملی در میتینگها و آکسیونهای مختلف لازم است رفقا مباحثاتی که در این زمینه در نشریات حزب مطرح شده و خواهد شد را در ظرائف و جزئیات مورد توجه قرار بدهند.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۱۸ ژوئن ۹۵

وسیع فعالین سیاسی آن دوره بطور زنده و ملموسی معنی شد. بنظر من انقلاب ۵۷، علیرغم عاقبت سیاسی تلخ، کل جامعه و نیروهای سیاسی آن را وارد فاز جدیدی از پختگی و بلوغ کرد. و این فقط منحصر به چه ها نبود. من این را بویژه در حرکت خودمان هم مشاهده میکنم.

تا آنجا که به برنامه ما برای جامعه برمیگردد میتوانم بگویم اساس کمونیستی برنامه ما پابرجا مانده است، اما ابعاد مختلف و جزئیات آن به تناسب اوضاع و عمیق تر شدن نگرش سیاسی جنبش ما دقیقتر و جامع تر شده است. مقایسه اصول برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۰ و برنامه حزب کمونیست، چندی بعد از آن، با برنامه امروز حزب کمونیست کارگری که همین روزها منتشر میشود این را بخوبی نشان میدهد. جنبش ما، بعنوان یک حرکت کمونیستی خاص در جامعه ایران در این یک و نیم دهه مراحل مختلفی را طی کرده و طبعاً امروز با مسائل دیگری روبروست. ما با این هدف شروع کردیم که در تمایز با چه خلق گرا و ناسیونالیست ایران در مقطع انقلاب ۵۷، یک قطب مارکسیست و انترناسیونالیست ایجاد کنیم و این قطب را به بستر اصلی حرکت کمونیستی رادیکال در کشور تبدیل کنیم. ما این را ابزار دخالت مستقل کارگر در سرنوشت خویش و سرنوشت سیاسی جامعه میدانستیم و میدانیم. پیشروی های مهمی کردیم. در مدت کوتاهی حزب کمونیست ایران تشکیل شد که برای دوره ای چندین ساله یک قطب مهم در چه رادیکال کشور را تشکیل میداد. گام بعدی، که با سقوط اردوگاهها و قطبهای سوسیالیسم غیر کارگری در سطح جهانی مصادف بود، ایجاد یک صف بندی کمونیستی کارگری بود که بتواند نه فقط این دوره سخت و این تعرض وسیع جهانی به آرمان سوسیالیسم را پشت سر بگذارد، بلکه مسیری که در جهت ایجاد حزب کمونیستی طبقه کارگر در ایران طی کرده بودیم را ادامه بدهد. حزب کمونیست کارگری محصول این حرکت است. خلاصه کلام، همه اینها یعنی اینکه موقعیت و مسائل امروز ما با آن دوره فرق میکند. آرمانها و اهداف همانهاست، اما موقعیت عینی جامعه و جنبش تفاوت کرده است.

راه آزادی: اگر با تجربه، درک، و شناخت امروزی بار دیگر در برابر حوادث تاریخی بهمن ۵۷ و پس از آن قرار بگیریم، چه موضعی اتخاذ میکنید. به دیگر سخن اگر تاریخ را به عقب برگردانیم برخورد شما به حوادث مشخص و اصلی این دوره چیست؟

منصور حکمت: اگر چرخ کل تاریخ و از جمله سطح جنبش خود ما بعقب برگردد و در شرایط عیناً نظیر آن روز قرار بگیریم، طبعاً کار اساساً متفاوتی نمیشد در دستور

-7-

طبقه حاکم و نیروهای ارتجاعی، یک جامعه متحول و تشنه سیاست، و یک صف کمونیستی کارگری متشکل و مجرب و فهیم، یک برنامه سیاسی آماده و از پیش معلوم، ... خیلی کارها میشود کرد.

اولین بار در بهمن ۱۳۷۳ در نشریه راه آزادی شماره ۳۹ و پس از آن در تیر ۷۹، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

نوعی حکومت نظامی و اعلام اوضاع اضطراری دست بزند. اما این حکومت نظامی تنها برای ارباب مردم نخواهد بود، بلکه همچنین معادلات جدیدی را نیز میان خود جناحهای هیات حاکمه برقرار میکند. و این همانطور که گفتم نقطه شروع پروسه تحول در رژیم است. تا آنجا که به جناحهای مختلف مربوط میشود به گمان من هیچیک فوراً و مستقیماً در برابر برقراری حکومت نظامیان اسلامی مقاومت نخواهند کرد، چرا که کل این پدیده بعنوان ضامن "حفظ نظام" و تنها راه چاره ظاهر میشود. اما کشمکش جناحها در این قالب جدید نیز ادامه پیدا میکند.

این تصور که خصلت آشکارا سرکوبگر رژیم نظامی اسلامیون با اعتراض اپوزیسیون بورژوازی اعم از جمهوری خواه و سلطنت طلب مواجه خواهد شد تصوری خام است. بورژوازی ایران در طول تاریخ پر افتخارش در قرن بیستم تابحال هرچه جلوش گذاشته اند را مزه کرده و بنظر من سواي غرولندی اینجا و آنجا در مجموع به روایت نظامی پدیده رفسنجانی هم فرصت خواهد داد و تلاش خواهد کرد با آن کنار بیاید.

واضح است که از نظر مبارزه مردم برای بزیر کشیدن رژیم و از نقطه نظر نفس اوضاع سیاسی در جامعه چنین روندی بسیار منفی و نامطلوب است. آلترناتیو پاکستانی و ارتشی جمهوری اسلامی، رژیم سرکوب و اعدام بازم گسترده تر و تحمیل شدیدتر فقر و فاقه خواهد بود. تلاش برای درهم شکستن چنین حرکتی یک وظیفه جنبش کمونیسم کارگری و همه نیروهایی است که برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری آزادی های سیاسی مبارزه میکنند. بهر رو این مباحثی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

نگاهی به جریانات اپوزیسیون: ملاک ها

در طرح محدود بحث سناریوی سیاه در انترناسیونال از این صحبت کرده بودم که بعضی نیروهای اجتماعی خصلتاً به سناریوی سیاه تعلق دارند و بعضی در وقوع سناریوی سفید ذینفعند. برای آنکه بتوانیم دسته بندی ای از این نیروها بدست بدهیم باید این را روشن کنیم که کلا خود سناریوی سیاه میتوانست حاصل چه پروسه ای باشد و چه عواملی وقوع آن را تسهیل میکند. بنظر من مهم ترین فاکتور نحوه اضمحلال جمهوری اسلامی و آوار سیاسی ای است که از آن بجا میماند. ماحصل تخریب جمهوری اسلامی، بوجود آمدن یک صفحه سیاسی خالی برای برقراری یک دولت جانشین نیست. بلکه پیدایش طیفی از دستجات و جریانات مسلح اسلامی است که در صحنه میمانند و برای حفظ قدرت خویش، چه بطور سراسری و چه در شکل تقسیم کشور به مناطق تحت تصرف دستجات مختلف،

و فقدان الگوه و اردوگاههای هژمونیک بورژوازی در سطح جهانی، حتی یکسره شدن مساله فرم حکومتی برای خود بورژوازی ایران بدون کشمکشهای حاد عملی نیست.

۴- توافقات قدیم بین المللی میان قدرتهای امپریالیستی و اردوگاههای رقیب از میان رفته و کل جهان به صحنه یک رقابت چند قطبی بر سر مناطق نفوذ تبدیل شده است. جدال قدرتهای جهانی و منطقه ای بر سر نفوذ در ایران جای تردید ندارد. یک رکن جنگ داخلی احتمالی در ایران این رقابتهای خواهد بود. همین رقابتهاست که در برخی کانونهای بحران در جهان امروز، از جمله بوسنیا، موانع جدی بر سر حل یا تخفیف مساله ایجاد کرده است. برای مثال در این تردید نیست که با هر تشنت و هرج و مرجی که بیش از چند ماه بطول انجامد، غرب فکری بحال وضعیت در خوزستان و کرانه شمالی خلیج خواهد کرد. امکان حضور نظامی آمریکا و غرب، چه بطور مستقیم و چه زیر چتر سازمان ملل، در بخشی از ایران در چنان شرایطی ابداً کم نیست. اگر سناریوی سیاه در ایران آغاز بشود، حداقل به تعداد کشورهای همسایه و قدرتهای جهانی و منطقه ای امام و رئیس جمهور و خان و سردار و ژنرال پیدا خواهد شد که با دار و دسته مسلحش منافع این محافل را دنبال میکنند.

با توجه به این فاکتور ها و عوامل مشخص دیگر، بنظر من وقوع سناریوی سیاه در ایران یک احتمال واقعی است.

رژیم اسلامی: استحاله؟

باید همینجا بگویم که بنظر من دگرگونی در رژیم منتفی نیست. هنوز یک ورق دیگر در آستین این رژیم هست. هنوز منطقاً یک حالت دیگر وجود دارد برای اینکه دگرگونی رژیم از داخل صورت بگیرد و حتی افتادن یکپارچه قدرت بدست نیروهای سیاسی خارج حکومت را ممکن کند. صورت مساله «استحاله» چه برای غرب و چه برای بورژوازی استحاله طلب ایران در داخل و خارج کشور اول ایجاد یک جمهوری اسلامی غربی و بعد تحلیل بردن و محو اسلامیت آن در یک روند اقتصادی و فرهنگی و یا حتی با یک اقدام سیاسی-نظامی است. وجود یک جناح قوی طرفدار غرب در رژیم اسلامی مفروض گرفته میشود، که فرض درستی است. معضل استحاله بنا براین اساسا به این سوال تبدیل میشود که این جناح غربی چگونه باید جناحهای ضد غربی را از میدان بیرون کند بدون آنکه بی ثباتی ایجاد شود و فضایی برای دخالت و انقلاب مردم بوجود بیاید. پدیده رفسنجانی در این چهارچوب برای غرب و اپوزیسیون بورژوازی مطلوبیت و موضوعیت پیدا میکرد. آن

وارد جنگ با یکدیگر میشوند و از آن مهمتر جلوی جنبش مردم قد علم میکنند. هر جریان و آلترناتیوی که بخواهد با سقوط جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران عمل کند، باید بتواند اینها را از میدان بدر کند. منحل کند. دستجات مسلح و خانجانی نظامی صرفا به این احزاب اسلامی منحصر نخواهد ماند. اگر این فضا بوجود بیاید و نسبتا بطول بینجامد، آنوقت طیف وسیعی از باندها و فرقه های سیاسی، جریانات قومی و اوپاش نظامی به صحنه میریزند. چه نیرو یا نیروهایی میتوانند این بساط را برچینند و این جماعات را از میدان بدر کنند؟ وقتی از خیالی بودن دولت مجاهدینی صحبت کردیم به این اشاره داشتیم که مجاهد بنا به ماهیت سیاسی و اجتماعی خویش نه فقط توان ایفای چنین نقشی را ندارد، بلکه خود یکی از پرسوناژهای سناریوی سیاه است، یکی از فرقه ها و جماعتی است که در این گریز از مدنیت سهم خواهد داشت. شاخص کلیدی، پایگاه و سیمای اجتماعی-تاریخی هر جریان است. جواب جنبش اسلامی مسلح شده ای که در مقیاس منطقه ای عمل میکند و بخش وسیعی از امکانات مادی و تسلیحاتی رژیم اسلامی را به ارث برده و از هیچ خشونت و جنایتی هم ابا ندارد را فقط جنبشها و جریاناتی میتوانند بدهند که بتوانند بخش وسیعی از خود جامعه را علیه اینها به میدان بکشند. گانگسترهای سیاسی و نظامی ای که در آن شرایط مثل مور و ملخ بر سر مردم میریزند را تنها چنین جنبشهایی میتوانند سرجای خود بنشانند و از صحنه جaro کنند. این کار فرقه های شبه مذهبی متشکل از محصلین میانه سالی که تازه دارند تنگناهای جنسی شان را حل و فصل میکنند نیست. اینها خودشان از آن همان جنس اند. مجاهد و محتشمی اگر به حال خود رها شوند میتوانند سالها در دو تپه مقابل سنگر بگیرند و خمپاره و کاتیوشا به سر و کله هم بزنند و مردم را در این میان خانه خراب کنند، بدون اینکه زورشان بهم برسد. زیرا دو باند مسلح اند که حتی علیرغم انزوایشان از مردم تا وقتی از این و آن پول و اسلحه میگیرند و جیره این و آن را میدهند از نظر نظامی وجود خواهند داشت. حل مساله اما در حوزه عمل نیروهایی است که بنیادهای اجتماعی طبقاتی و تعریف شده ای دارند و منافع دیرپاتری را در تاریخ معاصر جامعه نمایندگی میکنند. کمونیسم، بعنوان یک جنبش اجتماعی کارگری که میتواند نیروی این طبقه را به میدان بکشد، بعنوان جنبشی که تاریخا آزادی خواهی و برابری طلبی در جامعه را نمایندگی کرده است، بعنوان جنبشی که پرچم مدرنیسم و انساندوستی را در دست دارد و مردم آن را بعنوان یک جنبش و یک افق اجتماعی متمایز با پیشینه طولانی در مقیاس بین المللی می شناسند، میتوانند به چنین اوضاعی فائق بیایند. کمونیسم میتواند چنین جریاناتی را منزوی کند، بکوبد و بزور مردم از صحنه بیرون کند. کمونیسم میتواند این

کردیم، و بالاخره از همه مهم تر سقوط خیره کننده بلوک شبه سوسیالیستی شرق، پایان جنگ سرد و زیر و زبر و رو شدن کلیه معادلات جهانی پیشین را ناظر بوده ایم که هنوز ادامه دارد. عنوان انقلاب ۵۷ و رویدادهای پس از آن " قالب تنگی برای توصیف این یک دهه نیم است. طبعا هیچکس همان آدم ۱۶ سال قبل نمانده است، اما جدا کردن و سخن گفتن از تاثیرات انقلاب ۵۷ در این میان بنظر من نه آنقدرها گویاست و نه چندان ساده. من و بعضی از رفقای که با هم هسته اولیه اتحاد مبارزان کمونیست را در اوان انقلاب ایجاد کردیم، یک عده مارکسیست به معنی کلاسیک کلمه بودیم. مارکسیسم قبل از استالین، قبل از مائو، مارکسیسم قبل از پیدایش کمونیسم ملی و جهان سومی و ضد امپریالیستی و یا دانشجویی و دانشگاهی. بعلاوه ما در سنت های اصلی اپوزیسیون آن روز ایران، حزب توده و جبهه ملی و مشی چریکی و غیره ریشه نداشتیم، بلکه بیشتر محصول مباحثات و فعل و انفعالات مارکسیستی جاری در اروپای غربی و از آن مهمتر محصول یک بازخوانی مستقیم آثار خود مارکس و لنین بودیم. فکر میکنم هیچکس اصول اعتقادی اصلی خود در زندگی را، مثل اعتقاد به برابری و آزادی انسانها، اعتقاد به ضرورت ایجاد یک جامعه انسانی و عادلانه و غیره را ابتدا بساکن از کتاب و مطالعه بدست نیاورد. اما تفسیری که هر کس بر اصول اعتقادی خودش و مقلاتی مثل همین برابری و آزادی و غیره میگذارد، دیگر محصول مکاتب و گرایشها و سنتهای فکری و سیاسی جاری در جامعه است. ما هم تفسیر آزادی خواهی و مساوات طلبی مان را مستقیما از مارکس و لنین گرفتیم و نه از مجرای یک انتقال تدریجی از امام حسین به مائو و یا از مصدق به چنگوارا. تاریخ سیاسی معاصر ایران منشاء اندیشه سیاسی و یا رادیکالیزاسیون ما نبود. لاجرم انقلاب ۵۷ هم با همه اهمیتش نمیتوانست، شاید بر خلاف تجربه برخی فعالین کمونیست دیگر، منشاء تحولی در اعتقادات بنیادی و جهان نگرایی ما باشد. ۱۶ سال قبل ما به عنوان یک عده مارکسیست دو آتشه پا به انقلاب گذاشتیم. امروز، بعد از این همه سال و این رویدادهای مهم در ایران و جهان، وقتی نگاه میکنم خودم را مارکسیست پافشارتر و بی تخفیف تری میبینم. اتکاء و اعتماد به مارکسیسم و صحت تحلیل و متدش و به ارزشش در مبارزه برای سعادت بشر به مراتب بیشتر شده است. اگر انقلاب ۵۷ سهمی از این لحاظ داشت این بود که کمک کرد تفاوتهای سیاسی و فکری خود را با خطوط دیگر و تعبیر دیگر بهتر درک و بیان کنیم. البته از نظر سیاسی و عملی، آموزشهای تجربه انقلاب ۵۷ غیر قابل انکار است. انقلاب همه را به معنی واقعی کلمه وارد عالم سیاست کرد. خیلی مفاهیم و مقولات تجریدی، مثل دولت، انقلاب، حزب، طبقه، بحران، رفم، راست، چپ و غیره برای توده

پروژه شکست خورد اما اکنون میتواند با یک قالب و فورمت نظامی مجددا آزمایش بشود. صورت ظاهری و گام اول این تحول میتواند این باشد که خود خامنه ای، بعنوان باصطلاح ولی فقیه، اعلام شرایط اضطراری کند (با توجهاتی مثل وضعیت اقتصادی و مشکلات جناحها و ضرورت وحدت و "حفظ نظام" و غیره) و هیاتی از نظامیان رژیم را سر کار بگذارد. ظاهر امر میتواند این باشد که این نظامیان بنا به التماس و درخواست خود جناب ولی فقیه و علیرغم "اکراه" خودشان این "وظیفه خطیر" را پذیرفته اند که کابینه را تشکیل بدهند و "نظم و امنیت" را برقرار کنند و یک سلسله اقدامات را در غیاب مجلس بفرمیت اجرا در آورند. در همان حال به آخوندها توصیه و در واقع اخطار خواهد شد که قدری کنار بکشند و به نصایح بزرگوارانه اکتفا کنند و به حکومت اضطراری "برادران فداکار نظامی" فرصت بدهند کارش را بکنند. بعبارت دیگر آخوند را با حفظ اموال مسروقه و تضمین امنیتش به پشت صحنه روانه می کنند و نظامیان و بوروکراتها را زیر چتر حمایت ولی فقیه به جلوی صحنه میاورند. حکومت اسلامی میماند، چهره مذهبی کشور و فشار مذهبی روی مردم باقی میماند. آخوندها با دزدی هایشان و بدون ترس از انتقام مردم بتدریج عقب میکشند و نظامی های مسلمان و نماز خوان زمام امور رژیم اسلامی را بدست میگیرند. چیزی شبیه پاکستان سابق با یک ولی فقیه برای محکم کاری. این میتواند بعنوان شروع یک پروسه استحاله عمل کند، به این دلیل که بجای نهاد بی در و پیکر و غیر قابل مهار و شیر توشیر "روحانیت" که زمین حاصلخیزی برای جدال جناحها است، ارتش میاید که قابل شکل دادن است. این مدل میتواند با تصفیه و کودتا از درون به هر چیزی، از جمله به یک رژیم خالصا آمریکایی، تبدیل شود. این مدلی است که بخصوص غرب در کار کردن با آن استاد است و مکانیسم های آن را میشناسد. چراغ سبزی که فرسنگانی نمیتواند بی درد سر به غرب بدهد، فلان ژنرال سپاه یا ارتشی مسلمان به سادگی میتواند بدهد. خود قلمرو سازماندهی نظامی و تسلیحات و تجهیزات نظامی چنین حکومتی را از نزدیک و بدور از ذره بین جناحهای مزاحم در تماس روزمره با دول و بنیادهای غربی قرار میدهد. وقتی قدرت به این شیوه به سمت ارتش و سپاه سوق داده شد، شکل گیری مراحل بعدی استحاله رژیم از طریق دستکاری و تعویض و تغییر شخصیت های جلوی صحنه و کل کارآکتر این نیرو عملی تر خواهد بود. رژیم نظامی اسلامی هم روز خودش احتمالا با یک کودتای مهار شده به رژیم غیر اسلامی تبدیل میشود و حلقه موجودیت رژیم اسلامی بسته میشود. این پروسه، بنظر من منطقا برای پورژوازی مقدر است و علائمی هم دل بر در جریان بودن آن وجود دارد. کاملا قابل تصور است که با بالا گرفتن اعتراضات مردمی رژیم به برقراری

گذاشت. ایجاد یک قطب مارکسیست، ایجاد یک حزب کمونیست کارگری و تضمین دخالت مستقل طبقه کارگر در حیات سیاسی جامعه، همین پروژه باید دنبال میشد. با شناخت و تجربه امروز شاید میشد این پروژه را سریع تر و موثرتر و بی درد سترتر جلو برد. در یک مورد خاص بنظر من نادرست عمل کردیم. به این برمیگردم، فقط اجازه بدهید اول یک نکته را تاکید کنم. نمیدانم امروز چند حزب و سازمان و جریان میشود پیدا کرد که بتواند مثل جریانی که من به آن تعلق داشته ام به سالهای انقلاب ۵۷ نگاه کند و مواضع و سیاستهایش در قبال حوادث مشخص و اصلی آن دوره را همچنان معتبر و سرافرازانه بیاید. ما از قبل از قیام نسبت به ماهیت ارتجاعی رژیم اسلامی و همه جناحهای هشدار دادیم و آن را افشاء کردیم. ما در تمام مراحل، فراندم، اشغال سفارت، جنگ، غیره و غیره، علیه موج توهمات و سازشکاری ها نسبت به رژیم اسلامی ایستادیم. از آزادی بی قید و شرط حقوق فردی و مدنی و سیاسی در جامعه، از برابری زن و مرد، از دولت غیر مذهبی و جامعه سکولار و از حقوق و مطالبات پیشرو کارگری دفاع کردیم. ما جلوی حمله رژیم به کردستان ایستادیم و از حق جدایی مردم کردستان دفاع کردیم. گره گاه مهمی در آن تاریخ نیست که امروز فکر کنیم موضع ما در آن یک موضع کمونیستی و آزادیخواهانه و برحق نبود و امروز باید در پرتو دیگری به مساله نگرست. عرصه ای که بنظر من با عقل امروز میشد بهتر عمل کرد، عکس العمل سازمانی ما به موج سرکوب ۳۰ خرداد بود. ما به فعالیت سیاسی و سازمانی مان در آن دوره شدت دادیم. و تازه ما جزو بخشهای عاقل تر و غیر احساساتی تر چپ در آن مقطع بودیم. بنظر من میبایست یک عقب نشینی منظم و متین میکردیم و خودمان را برای مراحل بعدی حفظ میکردیم. توان و نیرویی که در آن ماجرا از دست دادیم به مراتب از آنچه باقی ماند بیشتر بود. انسانهای عزیز و کمونیستهای فوق العاده برجسته و مستعدی از دست رفتند. چه در قلب تک تک ما و چه در عرصه سیاسی و مبارزاتی هنوز این حرفه ها پر نشده و بنظر من هرگز نمیشود. مهم ترین عامل در پروسه تاریخی، خود انسان است و هر فرد نقش ویژه و غیر قابل جایگزینی ای میتواند در این پروسه بازی کند. گمان میکنم درسی که از اینجا گرفتیم در روش برخورد بعدی ما به مبارزه مسلحانه در کردستان و به فعالین این عرصه در گره گاههای بعدی، مثل مقطع صلح ایران عراق و بعد جنگ آمریکا و عراق، نقش مثبت بازی کرد.

و اما اگر تاریخ به عقب برگردد و ما نه فقط با شناخت و تجربه امروز، بلکه همچنین با حزب و توان امروزی جنبش مان در موقعیتی مشابه آن روز قرار بگیریم، بنظر من داستان از اساس چیز دیگری میشود. یک فرصت یکی دو ساله در شرایط عدم انسجام

باشد، یک هدف سیاسی حزب خود ماست. بنظر من سیاستی که موقعیت عمومی جنبش طبقه کارگر را بطور عملی بهبود بخشد، به این هدف هم بیشتر خدمت میکند. بنظر من این سیاست کلا ما را قوی میکند و لاجرم عملا قدرت ما را در متحد کردن کارگران بخشهای کردی و عربی عراق نیز بیشتر میکند.

چهارچوب عملی

از نظر عملی اتخاذ این سیاست به معنی راه اندازی یک جنبش استقلال طلبانه نیست. این شعار باید گوشه‌ای از آلترناتیو عملی حزب کمونیست کارگری و جنبش شورایی در کردستان عراق باشد که در پاسخ به اوضاع بلاتکلیف و ناسامان امروز ارائه میشود. چهارچوب عملی طرح این شعار از نظر ما این است، اول، فرزاندم و مراجعه به آراء خود مردم. این فرزاندم باید ترجیحا با توافق "مراجع رسمی بین المللی" باشد تا نتایج آن ضمانت اجرایی بیشتری پیدا کند. اما حتی اگر این عملی نشود، ما باید همچنان خواستار برگزاری یک فرزاندم آزاد بر سر تعیین تکلیف کردستان باشیم. رای مردم از نظر ما معتبر خواهد بود. در چنین فرزاندمی ما باید تشکیل یک کشور مستقل را توصیه کنیم. این را نیز باید تاکید کنیم که هر بند و بست و معاهده و قراردادی توسط هر نیرویی که مهر رای آزاد و مستقیم مردم را بر خود نداشته باشد از نظر ما مشروعیت ندارد. دوم، این خواست باید بعنوان یک راه حل عملی و آلترناتیو قابل تحمل تر برای مردم توضیح داده شود. سوال اینست که کردستان به چه سمت میرود. با ادامه وضع موجود و سیاستی که احزاب ملی-عشیرتی کرد در پیش گرفته‌اند، یک تراژدی انسانی دیگر در انتظار مردم است. ما باید نماینده اجتناب از این عاقبت باشیم. این شعار به ایفای این نقش کمک میکند. سوم، طرح خواست استقلال یک نقطه مبهم را در ذهن بسیاری از مردم روشن میکند. به این اعتبار شعاری است که اعم از عملی شدن یا نشدنش، مردم کارگر و زحمتکش را به امکان دخالت در سرنوشت خویش خوشبین میکند و به میدان میکشد. این شعار بی افقی جریانات ناسیونالیستی و عدم صلاحیتشان را در رهبری جامعه کردستان و در نمایندگی کردن مردم در صحنه بین المللی عیان میکند. در یک کلام خواست استقلال مرکز ثقل و قطب نمای فعالیتهای ما در کردستان نیست، بلکه یک جزء مهم و ضروری خط مشی تاکتیکی ما در کردستان امروز است و به همین عنوان و در همین ظرفیت هم باید تبلیغ شود.

اینها پائین نمیرود. آخرین نمونه را آقای بیژن حکمت در کیهان لندن بدست داده است. بعد از منبر طولانی در مورد آنچه به زعم ایشان "عاقل شدن" چپ است، و بعد از اظهار خوشنودی از تاکید خود ما بر خواست یک دولت مدرن و سکولار، بخش آخر مقاله خود را به اظهار شغف از تشکیل مجدد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و آرزوی اینکه آخوندهای خوب حواسشان به آن باشد اختصاص میدهد! این "لیبرال" آن مملکت است که نمیتواند، آنهم بعد از اینهمه جنایت دین در ایران، به مقوله دولت و قدرت سیاسی بدون آخوند و بدون اسلام فکر کند. معلوم نیست ایشان که چهره صاحبخانه مدرنیسم و سکولاریسم را بخود میگیرد خودش انشاءالله کی قرار است مدرن و سکولار بشود.

همانطور که گفتیم اینها اکثرا ناسیونالیستهای جمهوری خواه هستند تا لیبرال. عبارت جمهوری خواه ملی که عنوان یکی از این گروه هاست توصیف بسیار مناسبی است. ادبیات این جریانات مشحون از شعارها و بیان های ناسیونالیستی و قوم پرستانه است. تقدس آب و خاک، عظمت طلبی ایرانی، تبلیغ گوهر والای ایران و ایرانیت در سخنان اینها موج میزند. مضحک است که اینها در چهارچوب سیاست ایران لیبرال و پلورالیست نامیده میشوند، حال آنکه کسی که مشابه این اعتقادات را در آلمان و فرانسه و انگلستان داشته باشد و قربان صدقه آب و خاک خودش برود و از برتری گوهر قوم خویش سخن بگوید و اجنبی اجنبی بکند، فاشیست و راسیست و اسکین هد نام میگیرد. خوشبختانه کسی هنوز به صرافت ترجمه کردن افکار گهربار لیبرالیسم ایرانی به فرانسه و آلمانی نیتاده است وگرنه حتی خانه پیدا کردن برای فعالین اینها در اروپا مشکل میشد. (جمهوری خواهان ملی خود عقل بخرج داده اند و در ترجمه انگلیسی اسمشان کلمه ملی را انداخته اند). بهرحال این لیبرالهای عزیز ایرانی مجموعا نیروی قابل محاسبه و مطرحی نیستند، شخصیت های برجسته و یا تشکلهای منسجم و فعالی ندارند. ممکن است رگه دیگری از پارلمنتاریسم یا لیبرالیسم، که بیشتر با این عنوان خوانایی داشته باشد، از داخل خود کشور از محافل روشنفکران ناراضی سربلند کند. در وضع امروز فعلا این جناح وزنه زیادی ندارد. بخصوص اینکه درک این نکته برای عموم مردم سخت نیست که دموکراسی پارلمانی در ایران، بویژه با این دمکراتهای نیم بند و بدلی، بیش از آنکه به انگلستان و فرانسه شبیه بشود، نظیر فیلیپین و تایلند از آب درمیآید. تا آنجا که به مساله سناریوی سیاه و سفید مربوط میشود، بنظر من اینها هم مانند دسته قبلی در تحلیل نهایی در حفظ شالوده مدنی جامعه ذینفعند، اما متشتت تر و بخصوص بی رهبرتر از آنند که تاثیر زیادی له یا علیه این روند داشته باشند.

پاشیدگی و هرج و مرج را خاتمه بدهد. اما این تنها کمونیستها، یا نیروهای پیشرو جامعه و احزاب معطوف به طبقات فرودست نیستند که بالقوه این توان را دارند، بخشهایی از خود بورژوازی ایران هم هستند که از وقوع یک سناریوی سیاه نفع نمیبَرند و این ظرفیت را دارند که نیرویی در جهت ختم آن باشند. صحبت بر سر رابطه هر جریان با نقش وجود یا تعلیق مدنیت و سوخت و ساز اجتماعی است. مبارزه کارگر و بورژوا در متن یک جامعه مدنی صورت میگیرد. این مبارزه ای بر سر تعیین خصوصیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه انسانی است. واضح است که بخشهایی از بورژوازی در تحلیل نهایی ترجیح میدهند دنیا را نابود کنند اما آن را تحویل کارگر ندهند. اما معضل امروزی در افغانستان و یوگسلاوی و در سناریوی سیاه فرضی در ایران این نیست. در مورد ایران خطر اصلی از ناحیه جریانات حاشیه ای و متفرقه ای است که طبقات اجتماعی اصلی در اقتصاد سیاسی ایران را نمایندگی نمیکند. بنظر من بسترهای اصلی هر سه سنت سیاسی اصلی غیر مذهبی بورژوازی ایران در قرن اخیر منطقا به سناریوی سیاه تعلق ندارند. اما با توجه به تشتت عمیقی که دچارش هستند و بی افقی و بی مایگی رهبرانشان بویژه در این دوره خاص و با بی توجهی شان به رویدادهای مهمی که جلوی چشمشان در جریان است، در یک چنین اوضاعی میتوانند به هر گردایی بیفتند.

رفر میسیسم:

ناسیونال رفرمیسم که در دوره ای حزب توده مرکز بود و طیف فدایی-راه کارگر در دوره انقلاب ۵۷ جناح چپ آن را تشکیل میداد، بویژه با سقوط اردوگاه شوروی به تجزیه و تشتت کشیده شد. برای خود حزب توده هنوز ضد آمریکایی گری معنی زندگی است و آخوند ضد آمریکایی حماسی ترین شخصیت دنیای سیاست است. از اینها بعید نیست، دقیقا با همین ذهنیت، در صورت بروز جنگ داخلی در ایران باز خودشان را کنار جریانات اسلامی پیدا کنند.

سرنوشت جناح چپ سابق این حرکت چندان دلگرم کننده تر نیست. طیف فدایی-راه کارگر منهای انشعابات بسیار کوچکی بسیار به راست چرخیده اند. یک عده رسما ناسیونالیست و عظمت طلب شده اند. امثال آقای کشتگر که قبلا مارکسیسم را تئوری تحول در "کاشت و داشت و برداشت" زیر چتر اردوگاه پنداشته بودند، امروز در نقد این مارکسیسم به اصالت ایران و ایرانیت پی برده و نگران دخالت اجنبی در سرنوشت کشورشان

اساس برنامه کمونیستی ما پابرجا مانده است

آنچه میخوانید پاسخ منصور حکمت به دو سوال کتبی راه آزادی، نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران، است که در شماره ۳۹ این نشریه (بهمن و اسفند ۷۳) به چاپ رسیده است. ما این متن را به نقل از راه آزادی در این شماره انترناسیونال آورده ایم. از سایر جریانات اپوزیسیون پاسخ های سیروس آموزگار، حسن شریعتمداری، مهدی فتاپور، علی کشتگر، حسن ماسالی، احمد مدنی، علی میرفطروس، و حسن زبیه نیز در همان شماره راه آزادی درج شده است.

راه آزادی: تاثیرات انقلاب بهمین ۵۷ و حوادث سالهای پس از آن بر تفکر و عمل سیاسی شما و یا نیرویی که آن را نمایندگی میکنید کدام است؟ به عبارت دیگر ایدئولوژی و اندیشه سیاسی و عملکرد امروزی شما و برنامه شما برای آینده جامعه تا چه اندازه تحت تاثیر تجربه انقلاب و سالهای پس از آن دستخوش تغییر شده است. اصلی ترین عرصه های این تغییرات کدامند؟

منصور حکمت: مقدماتا لازم است اشاره کنم که انقلاب ۵۷ حتما، همانطور که گفتید، از نقطه نظر سیر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران رویدادی بسیار تعیین کننده بود، اما اگر صحبت بر سر تحول در "ایدئولوژی و اندیشه" فرد در طول یک دهه و نیم گذشته باشد، آنوقت دیگر انقلاب ۵۷ این جایگاه ویژه را پیدا نمیکند. در طول همین دوره تعرض وسیع راست نو با دامنه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بسیار گسترده ای در مقیاس جهانی جریان یافت، انقلاب تکنولوژیکی و انفورماتیک عظیمی صورت گرفت، در این سالها شاهد کور شدن افق توسعه جهان سوم و از نفس افتادن جنبشهای خلقی ضد امپریالیستی بودیم، عروج مجدد مذهب، و نه فقط اسلام، در صحنه سیاسی را تجربه

جریانی که بطور واقعی وزنه خواهد بود و باید چه امروز و چه در آینده دقیقاً مراقب حرکاتش بود، جریان به اصطلاح سلطنت طلب است. منظور من از سلطنت طلبان نه لزوماً طرفداران رضا پهلوی و یا مدافعان اعلام فوری سلطنت، بلکه جناح مدافعان و طرفداران رژیم سابق است. مشخصه اینها نه اصرارشان بر اعلام فوری سلطنت در کشور و یا سر کار گذاشتن رضا پهلوی، بلکه دفاعشان از رژیم سابق و فاصله گرفتنشان از ژستهای لیبرالی و پارلمانی و حمایت آشکارشان از یک دولت قدرتمند و چه بسا نظامی است. این یک طیف وسیع است که محافل و جریانات متعددی را در بر میگیرد. ظاهراً این جریان پراکنده و بی تشکیلات است، اما در عمل بنظر من از همه نیروهای اپوزیسیون بورژوازی به قدرت سیاسی نزدیک تر است. چند عامل به نفع این جریان کار میکنند. اولاً، متأسفانه تجربه مشقت بار و تلخ زندگی در جمهوری اسلامی و غیاب یک آلترناتیو سیاسی پیشرو و شناخته شده، اعاده اوضاع سابق را برای بخش وسیعی از مردم به یک آرزو تبدیل کرده. در ذهن خیلی ها جوانب منفی و حقارت آمیز زندگی در رژیم سابق رنگ باخته. خیلی ها آن وضعیت را با رونق اقتصادی، مدرنیسم و بویژه رواج فرهنگ غربی تداعی میکنند که شاخصهای اصلی توده وسیع مردم در تعریف یک زندگی بهتر است. و البته این فراموش میشود که جمهوری اسلامی محصول خود رژیم سلطنت بود. در واقع تنگناهای اقتصادی و افت روند رشد در سالهای آخر رژیم سابق، سطحی بودن روند مدرنیزاسیون، عقب ماندگی فرهنگی خود آن رژیم و انتالف و اتکاء، متقابل آن با مذهب، و مهمتر از همه سرکوب جنبش مارکسیستی و کارگری که عنصر اصلی مبارزه با ارتجاع فرهنگی و اخلاقی در جامعه امروزی است، اصلی ترین عواملی بودند که سر کار آمدن رژیم اسلامی را ممکن کردند. با این وصف هرچه بر وخامت اوضاع اقتصادی رژیم اسلامی افزوده میشود و هرچه ارتجاع فرهنگی و اخلاقی دست بالای بیشتری پیدا میکند، بطور خودبخودی تمایل به اعاده اوضاع سابق شدیدتر و لذا پایه نفوذ طیف سلطنت طلب گسترده تر میشود. در هرحال اینها در مقابل رژیم اسلامی یک مدل قابل تجسم برای جامعه ایران را، مستقل از اینکه چقدر پیاده کردنش امروز ممکن هست یا نیست، جلوی مردم میگذارد و این نقطه قدرتی است که سایر طیف های اپوزیسیون بورژوازی از آن محرومند. ثانیاً، علیرغم بیشکلی سیاسی امروزی اش، این طیف یک سوخت و ساز سیاسی گسترده داخلی دارد که نه فقط سیاستمداران و فعالین سیاسی و نظامی ها و متفکرین و ادبای این طیف بلکه بخش قابل ملاحظه ای از خود طبقه شان، یعنی

طبقاتی در خود جامعه کردستان عراق بشدت به ضرر اینهاست. نه فقط طبقه کارگر و کمونیسم کارگری یک آلترناتیو واقعی و قدرتمند در جامعه است، بلکه حتی بخشهای وسیعی از خود طبقه متوسط کردستان و روشنفکران و اقشار تحصیل کرده نهایتاً خواستار ظرف سیاسی مدرن تر و شهری تری برای بیان تمایلاتشان هستند. این احزاب کهنه در یک کردستان مستقل به سرعت به حاشیه رانده میشوند. یک ضرر مهم کش دادن اوضاع کنونی و یا بازگشتن به چهارچوب عراق این است که اتفاقاً سلطه این احزاب ملی-عشیرتی بر حیات سیاسی مردم کردستان عراق ادامه پیدا میکند و تحکیم میشود.

آیا خواست استقلال ناسیونالیستی نیست؟

در این مورد معین و از زبان طبقه کارگر و کمونیسم کارگری، خیر. ما خواستار استقلال بخاطر استقلال نیستیم. ما تعیین تکلیف حقوقی فوری کردستان عراق را میخواهیم و از بین دو آلترناتیو ماندن با عراق یا جدایی از عراق این دومی را به حال مبارزه برای سعادت و رفاه مردم و آزادی و سوسیالیسم شریخش تر میدانیم. شعار ما تشکیل یک "دولت کرد" نیست. شعار ما این نیست که "گردها" باید دولت "خودشان" را داشته باشند. ما خواستار تشکیل یک دولت مستقل در کردستان عراق هستیم. یک دولت غیر قومی که مردم کردستان بتوانند در آن فارغ از هر نوع ستم ملی زندگی کنند. ما معتقدیم که در مورد سرنوشت کردستان باید از همه ساکنین آن مستقل از قومیتشان رای گرفته شود. در تلاش برای جلب مردم به این شعار ما به هویت و توهمات و تعصبات قومی و ملی شان متوسل نمیشویم. ما از مردم، آزادی، برابری، رفاه و انسانیت سخن میگوئیم و حول این پرچم بسیج میکنیم. اما همه این بحثها یعنی اینکه ما با این شعار پا به قلمرو حساسی میگذاریم و باید دقیقاً مراقب مرزبندی با ناسیونالیسم کرد باشیم. بهرحال روش درست اینست که پا به این عرصه، به عرصه راهگشایی واقعی از معضلات جامعه، بگذاریم و با مخاطراتش آگاهانه روبرو شویم، تا اینکه از ترس آلودگی، جامعه و مقدراتش را بدست نیروهای عقبمانده و افکار ارتجاعی رها کنیم.

"وحدت طبقه کارگر عراق چه میشود؟"

اتخاذ این سیاست باعث هیچ جدایی و انشعابی در هیچ سازمان و کمپین کارگری عملاً موجودی در کل عراق نمیشود. زیرا این وحدت امروز بیش از آنکه یک واقعیت بالفعل

شده اند. یا امثال آقای امیرخسروی با احساس خلأی از تحمیلات اردوگاه شوروی یکسره به تاریخ اجتماعی قرن بیستم پشت کرده و میخواهند چکامه شان را از انقلاب مشروطیت یک قرن قبل میهن خویش بگیرند، که البته روز خودش محصولات خود را در شکلی که میتوانست بیار آورد و دیدیم. آقای نگهدار به سهم خود دریدر دنبال سلطنت طلب مناسب برای اتحاد است. در سوی دیگر، طیف راه کارگر و محافل پیرامونی همچنان "منگ" پیروزی دموکراسی" است. در حالی که بورژوازی خود مدتهاست از های و هوی "پیروزی دموکراسی" دست کشیده و محاصره اش را ختم کرده و رفته فکری بحال بدبختی های خودش بکند، اینها هنوز سر از لانه خود درنیاروند و همچنان در فضای سال ۸۹ غرق مشاعر در مدح دموکراسی هستند. بهرحال بنظر من این طیفی است که ماهیتاً در سناریوی سفید دینفع است. از نظر اجتماعی و اقتصادی اینها سنتا نماینده رشد صنعتی و ایجاد کارخانه و تعدیل ثروت بوده اند. جناح سازنده و چپ بورژوازی ایران. اما اینکه آیا واقعا حساسیت اوضاع را درک میکنند و چشمانشان را به نیازهای این دوره باز میکنند یا خیر امر دیگری است. علیرغم اینکه این یا آن گروه کوچک و یا محفل منشعب در این طیف ممکن است حرکات غیر عقلایی ای بکند، در کل فکر میکنم اینها در بدترین حالت حداکثر در حاشیه وقایع قرار میگیرند. اگر عنصر فعالی در جلوگیری از سناریوی سیاه در ایران نباشند، عامل و تشدید کننده آن هم خواهند بود.

"لیبرال ها":

طیف ناسیونال لیبرال هم مشکلات خودش را دارد. سنتا جبهه ملی بستر رسمی این خط بوده است. کلمه «لیبرال» در توصیف این جریان عمیقاً گمراه کننده است. لیبرالیسم بعنوان یک مکتب سیاسی در ایران هرگز بطور جدی نمایندگی نشده و هنوز هم نمیشود. این جماعات هیچ رگه خاصی از لیبرالیسم از خود نشان نداده اند. نه هیچ وقت مدافع پر و پا قرص حقوق فردی و مدنی بورژوازی بوده اند، نه بر جامعه غیر مذهبی پافشاری کرده اند و نه در کل طول تاریخ شان با آخوند و مذهب در افتاده اند. هر وقت هم حس کرده اند جست و خیز سیاسی شان شالوده سیستم را به خطر میاندازد و یا چپ دارد نیرو میگیرد، فوراً زیر شل سلطنت یا عبای مذهب سنگر گرفته اند. آنچه با لیبرالیسم اشتباه شده است، جمهوری خواهی و یا بعضاً مشروطه طلبی اینهاست. در یک کلمه ضدشاهی بودن شان. اینها در واقع جمهوری خواهان مکلا هستند و نه لیبرال. و باز باید تاکید کرد: مکلا و نه لائیک و سکولار. هنوز هم سیاست بدون تبرک شدن توسط آخوند از گلوی

همانطور که گفتم هدف این نوشته طرح علنی بحث بود. جنبه های متعددی از مساله هنوز میتواند مطرح شود که من برای تمرکز روی بحث اصلی از آوردن آنها صرفنظر میکنم. یاد آوری میکنم که مضمون این نوشته و موضوعات متعدد دیگری در همین ارتباط، در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران با حضور دو تن از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق مطرح شد و سپس چکیده این مباحثات در اختیار مرکزیت و کادرهای حزب عراق قرار گرفت. بنظر من جا دارد همه نکات مربوط به این مبحث با دقت و به تفصیل در جنبش ما در عراق مورد بحث قرار بگیرد. فرصت زیادی برای تعیین تکلیف بحث نداریم، اما نظر به اهمیت و تازگی موضوع باید جا برای تدقیق مسائل و شنیدن نظرات مختلف باز گذاشت. شخصاً به این ترها نه بعنوان احکامی دگم و غیر قابل انعطاف، بلکه بعنوان طرح اولیه یک خط مشی تاکتیکی مهم در عراق نگاه میکنم که باید در ادامه مباحثات تدقیق و تعمیق شود.

اولین بار در تیر ۱۳۷۲، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

استقبال جریانات ناسیونالیست کرد قرار گرفت، همانوقت ما در قطعنامه دفتر سیاسی وقت حزب کمونیست ایران نسبت به عواقب اجتماعی و حقوقی این اقدام هشدار دادیم. گفتیم علیرغم تبلیغات ملی‌گرایان کرد، ایجاد منطقه امن در کردستان عراق را فقط امر تعیین سرنوشت مردم کردستان را تسهیل نمی‌کند، بلکه کردستان عراق را از قامت یک جامعه در میآورد و به یک اردوگاه وسیع پناهنده‌گی تبدیل میکند. اردوگاهی فاقد سوخت و ساز و حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که برای بقا، خویش محتاج کمکهای مادی و جنسی از خارج است. این اتفاق رخ داد و عینا همین وضعیت پیش آمد. مردم کردستان عراق بهای سنگینی برای "امنیت" خود پرداخته‌اند. اهالی کردستان عراق در این مقطع در عمل فاقد تابعیت کشوری‌اند. کردستان عراق فاقد قانون (هر نوع قانون) و فاقد دولت (هر نوع دولت) است. بی‌محتوایی خیمه شب بازی تشکیل پارلمان توسط احزابی که از جانب غرب به نظامت این اردوگاه گماشته شده بودند خیلی زود برملا شد. پارلمان بدون حق حاکمیت معنایی ندارد. همانطور که برنامه ریزی اقتصادی، تولید، سازماندهی خدمات اجتماعی، بهداشت، آموزش و پرورش، نظم و امنیت و برقراری قانون بدون تعیین تکلیف مساله دولت و حاکمیت معنایی ندارد. مادام که تکلیف کردستان از نظر هویت کشوری و مساله حاکمیت مشخص نشده است، مادام که کردستان نه یک جامعه مدنی بلکه یک سالن انتظار چند میلیونی است، صحنه‌ی نه فقط از بهبود زندگی مردم، بلکه حتی از بازگشت حداقلی از موازین متعارف اجتماعی نمیتواند در بین باشد. سیر قهقراپی فرهنگی در این میان اجتناب‌ناپذیر است. مردم کردستان نه فقط حقی برای تعیین سرنوشت خویش بدست نیاورده‌اند، بلکه حتی امکان مادی تاثیرگذاری بر شرایط تامین معاش خود را هم از دست داده‌اند. نتیجه محتوم ادامه این برزخ، تخریب بیش از پیش جامعه در کلیه ابعاد اقتصادی و رفاهی و فرهنگی است. تکلیف حقوقی کردستان عراق باید روشن شود.

انداختن تقصیر این دشواری‌ها به گردن دو حزب ناسیونالیست کرد کار ساده ای است. البته باعث و بانی خیلی از مشقات مردم مستقیما اینها هستند. اما حتی اگر نمایندگان اصیل و مستقیم خود مردم سر کار بودند نیز بدون تعیین تکلیف مساله موقعیت حقوقی و کشوری کردستان عراق امکان مانور زیادی در قلمرو اقتصاد، تولید، رفاه اجتماعی، برقراری قانون، تامین امنیت شهروندان و غیره نمیداشتند.

این وضعیت قابل ادامه نیست

این وضعیت قابل ادامه نیست. این را همه میدانند. کردستان باید به قامت یک جامعه

11

ملل است که گویا منتظرند دولت مرکزی ضعیف بشود تا هر کدام ساز خود را بزنند و "دولت خود" را بخواهند تصویری واقعی نیست. اما در صورت بهم ریختن شیرازه مدنی جامعه و معلق شدن زندگی اقتصادی متعارف، آنگاه این که عده ای از سر استیصال راه نجات خود را در هویت ملی و ناسیونالیسم و سوا کردن خرجشان جستجو کنند غیر ممکن نخواهد بود. قالب ملی و قومی در درجه اول میتواند بعنوان عکس العملی به جریانات شوونیستی و فاشیستی برجسته بشود. عظمت طلب ها و آریایی پرست های متعصب، کسانی که تقدس "تمامیت ارضی" ورد زیانشان است، میتوانند این مساله را به مردم تحمیل کنند. اگر بنا باشد با هر تکانی که رنگی از قومیت و ملیت بخود بگیرد یکی در تهران هیاهو راه بیاندازد و ژست بگیرد که "چکمه هایم را از پایم در نیاورم" و اسم هر حرکتی را "عائله" بگذارد و بخواهد قشون کشی بکند، آنوقت آنطرف هم، بخصوص در این دوره و زمانه رشادت بورژواهای کوچک، آدم مشابه برای تضمین تبدیل شدن کشور به صحنه جنگ اقوام و قبائل کم نیست. منزوی کردن ملی گرایان و قومی گری در چنان شرایطی فقط از عهده جریانانی ساخته است که آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی مردم را به جامع ترین شکل به رسمیت میشناسد، و لذا میتواند مطالبات و کش و قوسهای ملی را به یک مجرای سیاسی کانالیزه کند. نه کسانی که خود نماینده قوم پرستی و شوونیسم بخشهای دیگر جامعه اند. خلاصه کلام، کشمکشهای احتمالی بعدی در ایران میتواند در ادامه خود رنگ قومی هم بگیرد. اما این بستگی دارد به اینکه چقدر نیروهایی مثل ما اجازه بدهند که جریانات فاشیست، عظمت طلب، آریایی پرست و غیره در این پروسه میداندار بشوند. تبلیغات وسیع و فعالیت دائمی ما علیه ناسیونالیسم و عظمت طلبی ایرانی و قوم پرستی و ملی گرایان تا همینجا با محدود کردن دامنه شلنگ تخته های این جریانات و با ایجاد حساسیت در میان چه نسبت به ناسیونالیسم کمک زیادی به آینده کشور و سد کردن دورنمایی از نوع یوگسلاوی کرده است. این فعالیت باید همچنان با جدیت ادامه پیدا کند.

این را باید اینجا تاکید کنم که بحث اجتناب از سناریوی سیاه بحث دفاع از "تمامیت ارضی ایران" نیست. "تمامیت ارضی" مساله ما و فرمولاسیون ما نیست. همانطور که ما اصراری بر محدود ماندن ایران به این جغرافیای خاص هم نداریم. ایران ممکن است کشوری کوچکتر یا بزرگتر از این بشود. مهم اینست که اولاً، هر تغییر و تحولی در این پارامترهای جغرافیایی و سیاسی باید با اعمال اراده آزاد خود مردم باشد و ثانیاً، مساله ما اینست که این نسل از مردم در جغرافیایی که نام ایران بر خود دارد در چه اوضاع اجتماعی ای زندگی میکنند. واضح است که اگر کسی بخواهد با تحریک قومی یا دینی

یک رهبری اصولی قادر به مهار و یا خنثی کردن این حرکات نباشند. در سطح مشخص تر، هیچگاه مانند امروز معادلات بین‌المللی و تقسیمات جهانی به این وسعت زیر سوال قرار نکرده و دستخوش تجدید نظر نشده است. اگر کلاً مقطعی بخواهد وجود داشته باشد که فرجه ای برای تحمیل اراده مردم کردستان به غرب و دولتهای منطقه بوجود بیاید آن مقطع امروز است. امکان برسمیت شناخته شدن کردستان توسط دولتهای مختلف، برقراری رابطه تجاری و اقتصادی و دیپلماتیک با بخشهایی از جهان ولو در صورت عدم رضایت غرب، امروز از هر زمان بیشتر است. ایران در آستانه تحولات سیاسی مهمی است که جمهوری اسلامی را زمینگیر و ناتوان خواهد ساخت. دست ترکیه در اقدام نظامی کاملاً باز نیست و دولت عراق در یک انزوی بین‌المللی است. ادامه وضع موجود و سپس رها شدن مردم بی سازمان، به فقر کشیده شده و جنگ زده کردستان جلوی ارتش عراق، یعنی سناریوی فعلی، دورنمای بسیار ترازیک تری را تصویر میکند تا یک دولت اعلام استقلال کرده در کردستان عراق که به آراء مردم متکی است، دست بکار بازسازی اقتصاد و جامعه است و در صحنه بین‌المللی در جستجوی برسمیت شناخته شدن، جلب اعتبارات اقتصادی و مبادلات تجاری و کسب تضمین های بین‌المللی علیه تعرض کشورهای همسایه است.

"آیا کردستان مستقل دست احزاب ملی نمی افتد؟"

این یک نگرانی واقعی چه است. آیا استقلال کردستان در شرایط فعلی به معنی قبول حاکمیت طالبانی ها و بارزانی ها نیست؟ بنظر من برعکس. فضای امروز فضای زیست و رشد اینهاست. جریانات ملی-عشیرتی کرد روی دیگر سکه سرکوب رژیم بعث هستند. مادام که مساله ملی وجود دارد و مادام یک رژیم سرکوبگر مردم کردستان را به اعتبار ملیتشان میکوبد، این جریانات صحنه گردان کردستان باقی میمانند. اینها از جامعه کردستان، از بافت طبقاتی آن، از مناسبات اقتصادی آن و از سطح فرهنگی آن بشدت عقب اند. کردستان عراق جامعه‌ای شهری تر، صنعتی تر، و از نظر فرهنگی پیشرفته تر از آنست که این نیروها در شرایط متعارف مکانی در صحنه سیاسی آن داشته باشند. تنها وجود یک ارتجاع هار و "غیر خودی" مردم را ناگزیر ساخته است به میداناری اینها رضایت بدهند. اینها محصول غلبه مبارزه پیشمرگانه به زندگی و متابولیسم سیاسی در کردستان عراق هستند. بدرجه‌ای که این شکل موضوعیت خود را از دست بدهد و شهرها به کانونهای سیاسی اصلی تبدیل شوند، اینها منزوی و نامربوط میشوند. تناسب قوای

صاحبان سرمایه و مدیران و تکنوکرات ها را در بر میگیرد. علیرغم فقدان رهبران سراسری مورد توافق همه جناح های سلطنت طلب در این مقطع خاص، عروج چنین کسانی در جریان حدت گرفتن بحران سیاسی کاملاً قابل تصور است و از این نظر آدم کم ندارند. و بالاخره یک رکن مهم موجودیت سیاسی این طیف حمایت فعال غرب از آنست. نه فقط حمایت مادی و پولی، بلکه حمایت سیاسی و نظامی و دیپلماتیک آمریکا و غرب علیرغم جست و خیزهای امثال مجاهدین یا طیف جمهوری خواه در تحلیل نهایی به این جریان تعلق خواهد گرفت. بخصوص سر کار گذاشتن دولت این جریان در بخشی از ایران بویژه خوزستان و استانهای جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت شناسی دولت اینها در صحنه بین‌المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است. پیش بینی عملکرد سلطنت طلبان در متن یک سناریوی سیاه کار پیچیده تری است. از یکسو روشن است که اینها بر خلاف فرقه های اسلامی و دستجات اوپاش نظامی به ثبات و برقرار ماندن فعل و انفعالات متعارف اجتماعی علاقمندند. یکی از ترسهای اصلی اینها "تجزیه کشور" است. بدرجه ای نماینده سیاسی سرمایه های بزرگ ایرانی و غربی هستند که به ایران اساساً بعنوان یک حوزه تولید و سود مینگرند، منطقاً در پی جلوگیری از بهم ریختن اوضاع خواهند بود. اما از سوی دیگر اینها یک پای ثابت هر جنگ داخلی هستند و برای تثبیت کامل قدرت خودشان از هیچ جنگ افروزی و سرکوب و جنایتی فروگذار نخواهند کرد. تصور کردن گذاشتن عملی اینها برای مثال به یک حکومت چه که از طریق یک مکانیسم سیاسی و با تصمیم مردم سر کار آمده باشد دشوار است. در این حالت اخیر، یعنی در توطئه و کودتا و جنگ راه انداختن علیه حاکمیت چه، راستش فکر میکنم اینها بخش اصلی طیف جمهوری خواه را هم با خود خواهند داشت. یک وجه دیگر موجودیت اینها عظمت طلبی ایرانی و ستمگری ملی شان است. این جریان و بویژه جناحهای دیوانه آریایی پرست و فاشیست شان در صورت قدرت گیری بطور قطع کشور را به سمت یک کشمش قومی تصنعی و یک جنگ وسیع قومی سوق خواهند داد. در آنسوی دعوای قومی هم، حتی اگر امروز خبر زیادی نباشد، در روز خودش به اندازه کافی آدم عوامفریب پیدا میشود که بعنوان پرچمدار این یا آن خلق واقعی و مجازی مردم را به مهلکه جنگ اقوام بکشاند.

و بزور اسلحه و غیره مردم را در یک بخش این جغرافیا زیر حاکمیت یک رژیم ارتجاعی ببرد، ممکن است موجب جنگ بشود. کمونیستها و کارگران چه در محل و چه در مقیاس سراسری ممکن است با چنین تلاشی به مقابله نظامی بلند شوند. اما این نبرد بر سر تمامیت ارضی نیست، بر سر کیفیت و شرایط زندگی آن مردم است.

سناریوی سفید: اعمال قدرت کارگری، یا "آشتی ملی"

بحث سناریوی سفید و سیاه بحث مسالمت جویی در برابر خشونت طلبی، یا میانه روی در مقابل افراطی گری نیست. اجازه بدهید نمونه ای از تفسیرهای اینجینی را ذکر کنم. آقای محمد ارسی از "مشروطه طلبان راستین" پس از مطالعه مقاله رویاهای ممنوع مجاهد مقاله ای در این مورد در کیهان لندن نوشته است. ایشان با الهام از نوشته ما، گروههای سیاسی را بر دو دسته تقسیم میکنند. میگوید: "بقول یکی از فعالان سیاسی" (که اسم بردن از او ظاهراً خلاف روح مشروطه است) "یک دسته سناریوی سیاه برای ایران مینویسند و یک دسته سناریوی سپید". (دقت کنید، "سپید"، با تشدید آریایی روی پ و نه سفید!). در دسته بندی ایشان طرفداران "آشتی ملی"، "حفظ تمامیت ارضی"، "پلورالیسم فرهنگی" و "مدافعان مسالمت عناصر سناریوی "سپید" اند! که ایشان به اینصورت لیستشان میکنند: کلیه کانونهای اهل قلم (!)، محافل دفاع از حقوق بشر، سازمانهای مشروطه خواهی واقعی، جمهوری خواهان ملی ایران، دسته های پیرو راه مصدق، فدائیان اکثریت، حزب دموکراتیک ملت ایران، جناحی از حزب دموکرات کردستان ایران که پشتیبان تمامیت ارضی کشور است... شهیرای ایران رضا پهلوی به سبب تلاشی که برای آشتی ملی به عمل میآورد میتواند جایگاهی برجسته در این طیف به خود اختصاص دهد. شخصیت های مذهبی خاصه آن دسته از متفکران اسلامی که در جهت جدایی دین از دولت میکوشند نویسندگان سناریوی سپیدند". نویسندگان سناریوی سیاه در مقابل "مبلغان و مجریان تزه های خشونت آمیز"، هستند، آنها که "آشتی ملی" را تحقیر میکنند و "شخصیت ها را به بهانه اشتباهات گذشته شان نفی میکنند". و البته یکی از اینها زعم آقای ارسی "چپ افراطی و ستیزه جو" است.

آقای ارسی میتواند هرطور میخواهد فکر کند. اما واقعیت امر اینست که آن نیروهایی در یک سناریوی سفید ذینفعند، که مستقل از اینکه چقدر رادیکال یا معتدل، مدافع انقلاب یا طرفدار گذار تدریجی باشند، بقاء چهارچوب مدنی جامعه را بعنوان صفحه ای که مبارزه سیاسی در متن آن صورت میگیرد به نفع خود میدانند. مصداق زنده آنچه که

و اقوام و ملل و ادیان مختلف تقسیمشان میکنند و در مقابل هم قرارشان میدهد از میان برمیآورد. انقلابی که انسانها را از خرافه ملی و از طوق هویت ملی رها میکند و به معنی واقعی انسان شان میکند. استقلال کردستان عراق حتی دومین انتخاب ما هم نیست. یک عراق غیر قومی، یک عراق آزاد که در آن شهروندان مستقل از قومیت و ملیت از حقوق مدنی برابر برخوردار باشند، عراقی که در آن قومیت شهروندان نه پرسیده شود و نه ثبت گردد و نه در هیچ قانون و مقرراتی ذکر شود، قطعاً بر جدایی کردستان ارجحیت دارد. هرودی این اهداف، چه سازماندهی و تحقق یک انقلاب کارگری در عراق و در کل منطقه و چه ایجاد یک رژیم سیاسی آزاد، سکولار و غیر قومی در عراق که در آن "کرد" و "عرب" و همه کسانی که دیگر حاضر نیستند با این القاب قومی دستبندی شوند بعنوان شهروندان متساوی الحقوق برسمیت شناخته شوند، اهداف اعلام شده حزب کمونیست کارگری عراق است. موضع حزب کمونیست کارگری عراق بعنوان یک حزب سراسری در قبال مساله کرد به درست بر دو رکن اساسی متکی است. اول، انقلاب در کل عراق، ایجاد یک جامعه غیر قومی و رفع ستم ملی، و دوم، برسمیت شناسی حق مردم کردستان عراق به جدایی و تاکید بر اصل فرزندم. اما این موضع عمومی اگرچه از نقطه نظر حزب سراسری کافی و اصولی است، از نقطه نظر کمونیسم کارگری در خود کردستان عراق هنوز باید مشخص تر شود. سوال اینست: آیا زمان آن نرسیده که مردم کردستان عراق نظر خود را، در یک فرزندم، در مورد جدایی یا ماندن در چهارچوب عراق ابراز کنند؟ و اگر پاسخ مثبت است، حزب کمونیست کارگری چه بعنوان بخشی از این مردم و چه بعنوان نماینده منافع طبقه کارگر در این جامعه کدام انتخاب را توصیه میکند؟ بنظر من پاسخ سوال اول قطعاً مثبت است. بدون تعیین تکلیف حقوقی عاجل کردستان عراق گریز از مصائب و مشقات امروز و برون رفت از بن‌بست کنونی ممکن نیست. این تعیین تکلیف باید به رای و انتخاب خود مردم کردستان عراق صورت بگیرد. ثانیاً، موضع حزب کمونیست کارگری عراق باید انتخاب جدایی و تشکیل یک دولت مستقل در کردستان عراق باشد. تنها این موضع بنظر من با اوضاع مشخص امروز، چه در منطقه و چه در صحنه بین‌المللی، تناسب دارد. و این ما را به گره گاه دوم در این مبحث میرساند: بی‌هویتی کشوری و بلاتکلیفی سیاسی-اداری کردستان عراق.

"کرد عراقی" تبعه کجاست؟

وقتی بدنبال جنگ خلیج بحث ایجاد یک منطقه امن در شمال عراق طرح شد و مورد

احزاب خودمختاری طلب کردستان

بنظر من نیروهای خودمختاری طلب اصلی کردستان، حزب دموکرات و کومهله جدید فی نفسه پرسوناژهای یک سناریوی سیاه نیستند و در حل سیاسی و مسالمت آمیز مساله کرد کاملاً ذینفع هستند. حزب دموکرات، بعنوان جریان اصلی در جنبش ملی کردستان، ناسیونالیست افراطی و قوم پرست غلیظی نیست و یک ست قوی مبارزه سیاسی دارد. در مورد کومهله جدید مساله مبهم است چرا که هنوز مشخصات سیاسی و فکری و ابعاد و وزنه پراتیکی این جریان بدرستی تعریف شده و قابل پیش بینی نیست. بهرحال شک نیست که اگر یک عده شوینیست سرکوبگر با هر تابلویی در تهران سرکار باشند و راه حل سیاسی را غیر ممکن کنند، جنگ ادامه پیدا میکند و مساله کرد لاینحل میماند. اما تصور میکنم هر دولت مرکزی که اصل فرزندم و مراجعه به رای آزاد خود مردم کردستان را بپذیرد، میتواند مساله را حل کند. این احتمال البته هست که بین خود این نیروها درگیری پیش بیاید، شاخه های حزب دموکرات برای حل و فصل مساله وحدت با هم جنگ کنند و یا جریانهای خودمختاری طلب بخواهند با چپ و جنبش کمونیستی و کارگری اصطکاک ایجاد کنند. اما اینها کوتاه مدت و گذرا و در مسیر عمومی اوضاع سیاسی ایران فرعی تر خواهند بود. اگر میان خود جریانهای قومی مختلف کار به کشمکش خشونت آمیز بکشد، هنوز بنظر من نیروهای کرد شاخه های متمدن تر و از نظر سیاسی بسیار پخته تری را در این اوضاع تشکیل میدهند و جلب آنها به یک راه سیاسی مقدرتر است. اگر مساله بخواهد رنگ قومی بخودش بگیرد بنظر من خطر اصلی، در درجه اول یک دولت شوینیست و بعد از آن رهبران خود گمارده قومی و نان به نرخ روز خورهای عوامفریبی هستند که در چنان شرایطی از همه جا سبز میشوند و مردم را به جان هم میاندازند.

قومی گری و کشمکش ملی و معضل "تمامیت ارضی"

برخلاف بعضی تفسیرها، بنظر من شروع سناریوی سیاه در ایران و یا محتوای اصلی آن قومی گری و کشمکش ملی نیست. اگر این بحران شروع بشود و کش بیاید آنوقت به میدان آمدن جریانهای قومی و ملی و تبدیل شدن آنها به جزئی از این تصویر کاملاً محتمل است. اما شروع مساله و یا اصل مساله این نیست. طرفین اصلی این کشمکشها نیروهای ملی و قومی نخواهند بود. این تصویر که ایران یک ائتلاف شکننده از اقوام و

مدنی با یک سوخت و ساز اقتصادی و سیاسی و یک روینای حقوقی تعریف شده رجعت کند: یا بعنوان بخشی از کشور عراق، یا بعنوان یک کشور مستقل. این یک دوراهی واقعی است و از حزب کمونیست کارگری و از همه مردم یک پاسخ فوری و واقعی میطلبد. دو حزب ملی-عشیرتی کرد دارند مردم را چشم بسته و دست بسته بسوی "راه حل" اول میرانند. اینکه دیر یا زود با حل شدن مساله تحریم عراق، رژیم بعث مجدداً به کردستان هجوم خواهد آورد یک فرض همگانی است. اینکه احزاب ملی توان و یا حتی تمایل ممانعت از این دورنما را ندارند مورد انکار کسی نیست. نسخه اینها برای مردم کردستان عراق این است: حتی المقدور کش دادن دوره برزخ و سپس، هر زمان که به صرف خودشان باشد، اجازه اعاده حاکمیت رژیم عراق بر کردستان. اما با توجه به مجموعه شرایط، راه اصولی تلاش برای تحقق حالت دوم یعنی جدایی از عراق و تشکیل یک کشور مستقل در کردستان است.

هیچیک از این دو حالت بی دردسر و بدون مشقت نیست. در مورد عواقب حالت اول کسی در کردستان عراق ابهامی ندارد. واقعا جای تردید است که مردم کردستان، در صورتی که واقعا منخیر گذاشته شوند، بازگشت بزیتر چتر حکومت بعث عراق را به تشکیل یک کشور مستقل ترجیح دهند. اگر مردم فعالانه به جدایی و استقلال بعنوان یک آلترناتیو فکر نمیکنند، به این دلیل است که آن را ناممکن یا مشکل آفرین تلقی میکنند. برای عدهای از خود کمونیستها ابهامات نظری معینی در قبال مساله جدایی مطرح است. باید مختصراً به بعضی از این ایرادات اشاره کرد.

"آمریکا و غرب نمیخواهند،

ترکیه و ایران و عراق نمیگذارند"

اینجا توجهیات کلاسیک "رهبران ملی" کردستان عراق برای اجتناب از طرح شعار استقلال بوده است. اگر رهبران ملی مجبور باشند بنا به منافع و مصالح شان خود را به سناریوهای باب میل دولتها و قدرتها محدود کنند، مردم کردستان چنین اجباری ندارند. نمونههای تاریخی مردمی که اراده شان را به قدرتها سرکوبگر تحمیل کرده‌اند کم نیست. در مورد امکانات واقعی دخالت ایران و ترکیه بویژه در فضای بین‌المللی امروز بنظر من اغراق میشود. حتماً تلاشهای سیاسی و نظامی مختلفی از طرف این دولتها صورت خواهد گرفت، که هم اکنون هم در جریان هست، اما از پیش معلوم نیست که مردم کردستان تحت

در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق طرح مقدماتی بحث

نیروی سوم، نیروی اول

امروز در کردستان عراق از ضرورت پیدا شدن یک نیروی سوم صحبت میشود. ورشکستگی سیاسی و بی‌افقی دو جریان اصلی ناسیونالیسم کرد در عراق، اتحادیه میهنی و حزب دموکرات، به توده وسیع مردم آشکار شده و نصیب مردم از "دولت" و بعد جنگ قدرت این احزاب جز فقر و محرومیت و ناامنی و بی‌حقوقی نبوده است. در چشم بسیاری از مردم، و حتی از نظر خود دو حزب ناسیونالیستی اصلی، یک نیروی سوم فی‌الحال در میدان حضور دارد و آن حزب کمونیست کارگری عراق است.

اما عبارت نیروی سوم میتواند گمراه کننده باشد. این توصیف برای حزب لیبرال - دموکرات انگلستان یا جریان راس پرو در آمریکا مناسب است. اما در کردستان عراق یک وضعیت پارلمانی و یا یک جامعه ثبات یافته و متعارف پلورالیستی برقرار نیست. نیروی سوم قرار نیست بخشی از کرسی‌های این یا آن پارلمان را از دست دوتای دیگر در آورد. مساله بر سر تبدیل یک نظام دو حزبی به نظامی چند حزبی نیست. کردستان عراق جامعه‌ای در یک موقعیت بی‌ثبات و انتقالی است. رویدادهای سیاسی مهمی در انتظار این جامعه و این مردم است که کل این تصویر را با سرعت در هم خواهد ریخت. مبارزهای که میان نیروهای سیاسی در جریان است مبارزه ای بر سر این آینده است. بر سر پاسخی است که به اوضاع مبهم امروز داده میشود و راهی که جلوی مردم گذاشته میشود. با هر آینده اساسا فقط یک نیرو پیروز میشود و با پیروزی هر نیرو فقط یک آینده شکل میگردد. نیروی سوم یا باید به نیروی اول تبدیل شود، یا ناظر این باشد که سرنوشت کردستان عراق

13

ترین و مهم ترین وظیفه ای است که این تحلیل روی دوش ما میگذارد.

نکته دوم، بردن این آگاهی به میان مردم و هوشیار کردن آنها نسبت به چنین مسیری است. نفرت از جمهوری اسلامی وسیع است و شمارش معکوس برای واژگونی آن آغاز شده است. ما باید در متن این حرکت مردم را نسبت به جریانات ارتجاعی هوشیار کنیم. باید برای مردم این را توضیح بدهیم که چگونه تنها جریاناتی که از یک رژیم سکولار غیر مذهبی، غیر ملی و غیر قومی و از آزادی های سیاسی وسیع دفاع میکنند، و بیش از هرکس حزب کمونیست کارگری، تضمینی علیه آن سناریوی سیاهی هستند که نمونه اش را میتوانند در یوگسلاوی و افغانستان به چشم ببینند.

این هر دو جنبه وظیفه مستقیم خود ماست. هم آمادگی حزب و بخش پیشرو طبقه کارگر برای دخالت مستقیم و موثر و هم هشیار کردن کل جامعه و توده وسیع مردم نسبت به این مخاطرات و ظرفیتهای مخرب جریانات ارتجاعی مذهبی و ملی و قومی و فرقه ای، کار مستقیم خود ماست. اعم از اینکه بقیه بخشهای اپوزیسیون اهمیت موضوع را درک کنند یا نه. مستقل از اینکه اپوزیسیون چه میکند، حزب کمونیست کارگری باید راسا تعهد خود را به جلوگیری از سناریوی سیاه در جریان سرنوشت رژیم ارتجاع اسلامی اعلام کند. و نه فقط این، بلکه حزب همچنین باید اعلام کند که در صورت وقوع چنین شرایطی و شروع یک از هم پاشیدگی مدنی و کشمکش تعمیم یافته نظامی، بعنوان یک نیروی سیاسی و در صورت لزوم نظامی برای ختم هرچه سریعتر این وضعیت اقدام خواهد کرد. ما مردم را علیه این وضعیت بسیج خواهیم کرد. ما باید راسا اعلام کنیم که چه اصول انسانی و آزادمنشانه و آزادیخواهانه ای را حتی در صحنه نبرد نظامی رعایت خواهیم کرد. باید روشن باشد که حتی اگر کار به آنجا بکشد، حزب کمونیست کارگری در آن مهلکه نماینده انسانیت و مدنیت خواهد بود.

تا آنجا که به سایر نیروهای اپوزیسیون برمیگردد بنظر من میشود و باید کاری کرد که بخش هرچه وسیعتری از این جریانات اولاً علناً وجود این مخاطره را به رسمیت بشناسند و ثانیاً رسماً به حداقلی از اصول سیاسی و عملی در راستای اجتناب از سناریوی سیاه و یا ختم آن متعهد شوند. صد البته من این توهم را ندارم که چنین تعهدی روی کاغذ بخودی خود حرکت این جریانات را در صحنه سیاسی مشروط میکند و یا تضمینی در برابر خارج زدن آنها خواهد بود. احتمال اینکه چنین تعهداتی از طرف برخی نیروها نقض بشود ابداً کم نیست. اما این تعهدات اولاً، ابزاری در خدمت ایجاد هوشیاری در میان مردم و بالا بردن توقع آنها از نیروهای اپوزیسیون خواهد بود و ثانیاً، بهرحال اصول و یا قید و شرطی است که هر جریان در یک مقطع پذیرفته است و نقض

آقای ارسو چپ افراطی و ستیزه جو مینامد احتمالاً خود مائیم که تخفیفی در اهداف سوسیالیستی مان قائل نشده ایم و گمان هم نمیکنیم بورژوازی با زبان خوش و پا در میانی آقای ارسو کنترلش را بر هستی و زندگی بشریت رها کند و به برابری و آزادی مردم رضایت بدهد. اما اگر یک جریان در کل ایران وجود داشته باشد که واقعا خواهان جلوگیری از تجربه یوگسلاوی و افغانستان است همین جریان کمونیسم کارگری است. زیرا ما زبانهای انسانی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی چنین اوضاعی را به روشنی میبینیم. یک دار و دسته مسلح درست کردن و چند شهر و شهرک را گرفتن و با این و آن وارد کش و قوس سیاسی و نظامی شدن در اوضاع آبی ایران کار ابداً دشواری نیست. اما کمونیسم کارگری بعنوان جنبش طبقه کارگر برای دگرگونی جامعه، این را یک عقبگرد اساسی در کل میانی مبارزه طبقاتی میداند. به نفع ماست، و در واقع برای ما حیاتی است، که جامعه و سوخت و ساز اقتصادی و اجتماعی برقرار باشد. که مردم کارگر و زحمتکش مستاصل و آواره و تحقیر شده نباشند و بتوانند به مبارزه و حزب و انقلاب و یک دنیای براستی بهتر فکر کنند. برای ما مهم و بلکه حیاتی است افق و انتظار انسانها از زندگی و آینده شان زیر فشار کشت و کشتار و توپ و خمپاره و گرسنگی و دربردی سقوط نکرده باشد. تهدید به گسیختن شیرازه جامعه در واقع همواره تهدیدی علیه چپ و کمونیسم بوده است. این بخشهایی از خود بورژوازی هستند که حاضرند جامعه را به نابودی بکشند اما شاهد قدرت گیری کارگر و کمونیسم نباشند. در مقابل اینها فقط با قدرت میتوان ایستاد. نمیدانم اگر فردا یک چنین وضعی در ایران آغاز شود "کانونهای اهل قلم" چه خواهند کرد و چه کاری از دستشان برمیآید، اما روشن است که طبقه کارگر و کمونیسم کارگری چه باید بکند. باید با نهایت قدرت به این خاتمه بدهد. باید آوایش سیاسی و نظامی را از میدان جارو کند. باید مدنیت را احیا کند و بنظر من درست در همین پروسه، که بورژوازی و جریانات مختلف مابیت خود را به مردم میشناساند، باید نیروی سوسیالیسم را بسیج کرد و دوران وحشت و توحش را با برقراری حکومت کارگری خاتمه داد. تلاش ما برای معاف کردن مردم ایران از این کابوس یک تلاش سیاسی و نظامی است. اگر این خطر منتفی شود چه بهتر، اگر نشود باید به سریعترین شکل به آن خاتمه داد. باید با اعمال قدرت به آن خاتمه داد.

کمونیسم کارگری جریانی متعلق به سناریوی سفید است، اولاً، به این دلیل در طی شدن چنین مسیری شدت ذینفع است. و ثانیاً بنا به جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش میتواند با نیروی طبقه کارگر و با به میدان کشیدن توده وسیع مردم حول پرچم یک آلترناتیو روشن اجتماعی، با قاطعیت به این بساط خاتمه بدهد. اگر کار به جنگ داخلی

خودش را دارد. در این مختصر امکان ورود به بحث میان تفاوتهای مهم میان جوانب مختلف مساله کرد در سه کشور نیست. در مورد عراق باید به چند نکته اشاره کرد. در عراق ستم ملی و موقعیت فرودست مردم کردستان امری نهادی و رسمیت یافته است. هویت قومی کرد در قوانین عراق نه فقط انکار نمیشود، بلکه بعنوان یکی از ارکان جامعه عراق برسمیت شناخته میشود. اما این برسمیت شناسی در کشوری که رسماً و علناً یک کشور عربی و جزئی از جهان وسیعتر "عرب" تعریف میشود، مترادف با تعریف کرد بعنوان یک ملیت درجه دوم و دانمی کردن و گریز ناپذیر کردن این موقعیت درجه دوم برای کسانی است که "کرد" زاده میشوند. کرد بنا به تعریف در عراق شهروند درجه دو است. حتی بر خلاف ترکیه، که در آن هویت قومی کرد اساساً انکار میشود و اتباع کشور بنا به تعریف ترک محسوب میشوند، در عراق حتی یک راه نجات فردی از این فرودستی قومی برای کسی که مهر "کرد" به پیشانی اش زده شده وجود ندارد. یک "کرد" در ترکیه مجبور است "ترک" باشد، در عراق، اما، حتی اگر بخواهد نمیتواند "عرب" باشد. مرزهای هویت قومی در عراق قابل حذف نیست، قابل پشت سر گذاشتن یا فراموش کردن نیست. مساله کرد به حکم عربی بودن عراق و قومی بودن تعریف مقوله "عرب"، در چهارچوب عراق موجود لاینحل است.

رژیم عراق یک رژیم ناسیونالیست عرب است و نسبت به کلیه اتباع این کشور اعم از عرب و کرد فوق‌العاده سرکوبگر و خشن است. مردم کردستان بطور اخص به دفعات و به فجیع ترین اشکال این سرکوب و خشونت را تجربه کرده اند. علیرغم همه مشقات و مشکلات امروزی، یکی از کابوسهای مردم کردستان عراق اعاده حاکمیت رژیم بعث است. اما حتی تعدیل در رفتار سیاسی رژیم عراق صورت مساله را چندان برای مردم کردستان تغییر نمیدهد. مادام که عنوان "کرد" به معنای انتساب فرد به یک قشر "اقلیت" و "درجه دو" در جامعه است، مساله کرد برجای میماند. این نتیجه اجتناب ناپذیر عربی تعریف شدن عراق است. در چنین نظامی مستقل از خلق و خوی دولت مرکزی در بغداد، بخش عظیمی از جامعه عراق همواره تحقیر شده، بیحقوق، ناامن و آسیبپذیر باقی میمانند.

پاسخ عمومی، پاسخ مشخص

مساله کرد در عراق باید پاسخ بگیرد. استقلال کردستان عراق قطعا از نظر کمونیسم کارگری اولین انتخاب نیست. پاسخ اول ما به مساله ملی در کل منطقه انقلاب کارگری است. یک انقلاب کمونیستی که مرزهایی را که انسانها را از هم جدا میکند، به کشورها

آنها هر نیرویی را در صحنه سیاسی و در جدال تبلیغاتی دچار مشکل میکند. این بهرحال نوعی ترمز روی بعضی جریانات خواهد بود. این تعهدات ضمانت اجرایی حقوقی و قضایی نخواهند داشت، اما ابزاری سیاسی به نیروهای متعهد میدهد که جریاناتی را که نخواهند از این اصول دور شوند، در انتظار مردم منزوی کنند و زبانشان را به حداقل برسانند. این طرحی است که دفتر سیاسی بنظر من میتواند و باید در جزئیات دنبال کند.

آیا تعهد به چنین اصول مشترکی به معنای اتحاد عمل یا ائتلاف یا جبهه ای از جریانات مختلف خواهد بود؟ خیر. اتحاد عمل البته موضوعی است که مورد به مورد باید بررسی بشود و غیر ممکن نیست که جریاناتی که فاصله سیاسی زیادی هم با هم دارند بر سر موضوعات مشخص بخواهند کار مشترکی بکنند. اما جبهه و ائتلاف برای ما در چهارچوب سیاسی امروز اصلا موضوعیت ندارد. اتفاقا شرایط امروز و انتخاباتی سیاسی مهمی که جلوی مردم قرار میگیرد ایجاب میکند که ائتلاف فاحشی که میان افقهای سیاسی و اجتماعی نیروهای مختلف وجود دارد برجسته و تاکید بشود. این به اوضاع سیاسی در ایران شفافیت میدهد و از اشاعه توهم جلوگیری میکند. بهرحال بحث تعهد به اصول مشترک برای اجتناب از سناریوی سیاه ربطی به ائتلاف و جبهه ندارد. این حتی حاکی از توافق دو جانبه و یا چند جانبه میان تعهد کنندگان و یا امضاء کنندگان چنین بیانیه ای نیست. همانطور که متعهد شدن جریانات مختلف در سطح جهان به بیانیه حقوق بشر نشان ائتلاف و یا حتی تماس آنها با هم نیست. نیروهای مختلف اپوزیسیون ایران هم میتوانند به بیانیه ای متعهد شوند که حاکی از رابطه قائم بذات هر یک از آنها با اصول مندرج در آن است. این بیانیه مشترک هیچ دو نیرویی نیست، و اصولا میتوانند اسم مستقلاً داشته باشد و برای مثال با شهری که در آن صادر میشود شناخته شود، مثل بیانیه پاریس، بیانیه لندن، یا هرچه. مهم اینست که در آن وقوف نیروهای اپوزیسیون به امکان یک سناریوی سیاه در ایران در جریان سرنگونی رژیم اسلامی نشان داده شود و اصولی که برای اجتناب از آن لازم میدانند تاکید شود. این یک گام مهم برای منزوی کردن و به حاشیه راندن عناصر یک سناریوی سیاه در تحولات بعدی ایران است.

اما در تحلیل نهایی تنها تضمینی که برای اجتناب از سناریوی سیاه وجود دارد، تنها چیزی که ما اینجا میتوانیم صد در صد بعنوان ابزار این کار به آن تکیه کنیم، پراتیک حزب کمونیست کارگری است. این مائیم که باید مانع شویم که مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم منحوس اسلامی توسط نیروهای ارتجاعی ای که نمونه هایش را اسم بردم به این مسیر کانالیزه بشود.

روش و نسخه ما برای یک سناریوی سفید، سازماندهی انقلاب علیه جمهوری اسلامی

به رهبری طبقه کارگر در ایران است. حکومت کارگری جامع ترین و کامل ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است که از آن سخن میگوئیم. حکومتی که با تضمین آزادی و برابری همه و با گشودن صحنه برای دخالت وسیع و مستقیم مردم در سرنوشت خویش، کلیه جریانات ارتجاعی را منزوی و خنثی خواهد کرد. فراخوان اول ما به مردم کارگر و زحمتکش و هرکس که آزادی و برابری کلمات مقدسی را برایش تشکیل میدهند، پیوستن به حزب و مبارزه مشترک همراه حزب علیه رژیم اسلامی و همه دورنماهای تاریکی است که ارتجاع بورژوازی جلوی میلیونها انسان در ایران قرار داده است.

اولین بار در تیر ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

را، لااقل در این دور، بورژواها رقم بزنند. صورت مساله برای حزب کمونیست کارگری عراق این است. حزب کمونیست کارگری عراق باید راه خروج از اوضاع امروز را نشان بدهد و نیروی مردم و در راس آنها طبقه کارگر را برای تحقق آن بسیج کند.

دو معضل گرهی

اوضاع حساس و خطیر امروز کردستان عراق در پایه‌ای‌ترین سطح معلول دو واقعیت اساسی است. اول، مساله کرد، بعنوان یک مساله ملی حل نشده نه فقط در عراق بلکه در کل منطقه و دوم، جنگ عراق و آمریکا و بدنبال آن مبهم شدن موقعیت حقوقی-سیاسی و هویت کشوری کردستان عراق. این دو معضل به طرز تفکیک ناپذیری در کردستان امروز به هم گره خورده‌اند. پاسخ واقعی و کارساز هم باید پاسخی همزمان به هردو معضل باشد. در شرایط امروز، بنظر من یکی از نکات محوری پلاتفرم سیاسی کمونیسم کارگری باید خواست تبدیل کردستان عراق به یک کشور مستقل باشد. تنها این خواست پاسخ مساله ملی و بلاتکلیفی سیاسی و اداری امروز کردستان را در بر دارد. تنها این خواست میتواند در متن این آشفته‌گی و تخریب اقتصادی و اجتماعی، یک دورنمای عقلایی برای خروج از این وضعیت جلوی مردم کردستان بگذارد. و تنها این شعار امکان میدهد که کمونیسم کارگری جریانات ناسیونالیستی را در میان مردم منزوی کند، بعنوان نیروی اول ظاهر بشود و برنامه کارگری و سوسیالیستی خود را به قدرتمندترین آلت‌رناتیو در کل جامعه بدل کند. قصد من از این نوشته کوتاه طرح این مبث و برخورد به برخی جوانب مهم آن است.

مساله کرد

مساله کرد یکی از مهمترین مسائل ملی حل نشده در جهان امروز است. خصلت منطقه ای این مساله و در میان بودن پای سه کشور ایران و عراق و ترکیه، اولاً به مساله کرد برجستگی و جان سختی خاصی داده است، و ثانیاً حل آن را حتی در محدوده هر یک از این کشورها بشدت دشوار و پیچیده کرده است. محتوای عملی مساله کرد در هر سه کشور تماماً یکی نیست. دامنه و ابعاد ستم ملی، موقعیت حقوقی اهالی کردستان در چهارچوب هر کشور و رابطه آنها با بقیه اهالی کشور و با دولت مرکزی، اوضاع سیاسی و اقتصادی کردستان، نوع رژیمهای سیاسی و غیره در هر یک از این سه کشور ویژگی‌های

و از هم گسیختگی مدنی بکشد، حزب کمونیست کارگری موظف است بعنوان یک جریان قدرتمند با امکان عمل وسیع نظامی در صحنه ظاهر بشود. مردم باید این را بدانند. اما این تنها حرف ما نیست. ما این را هم میگوئیم که جریان ما به صرف نظامی شدن اوضاع اصول خود را فراموش نمیکند. مطمئن باشید ارتش این حزب نه فقط مردم غیر نظامی را به مخاطره نمیاندازد، بلکه مورد حمایت خود قرار میدهد. مطمئن باشید این حزب مناطق مسکونی و محیط کار و زندگی مردم غیر نظامی را حتی اگر طرفداران سرسخت نیروهای مقابل باشند، نمیکوید. مطمئن باشید معاش مردم را گرو نمیگیرد. مطمئن باشید راههای ارتباطی مردم و امکان دسترسی آنها به نیازمندی هایشان را سد نمیکند. مطمئن باشید این حزب با اسرای جنگی مطابق انسانی ترین موازین رفتار میکند، ما مجازات اعدام نداریم و در شرایط جنگی هم نخواهیم داشت. مطمئن باشید در کلیه مناطقی که توسط ارتش کارگری محفوظ نگاهداشته شده است نه فقط مدنیت سازمان مییابد، بلکه تمام حقوقی که در برنامه حزب اعلام شده است برای مردم تضمین خواهد شد. در چنان مهلکه ای کمونیسم کارگری جریانی خواهد بود که برای مردم امنیت و رفاه و امید همراه میآورد.

توافق نیروهای سیاسی بر سر تلاش برای اجتناب از سناریوی سیاه، توافقی بر سر "آشتی ملی" و یا گونه دیگر را برگرداندن نیست. توافقی بر سر حفظ سطحی از فرهنگ سیاسی و تعهد به اصول معینی حتی در صورت حد یافتن اوضاع است. سوال اینست ک هر نیرو تا چه حد میتواند و میخواهد برای اجتناب از این سناریو و یا در جهت ختم سریع آن حرکت کند. واضح است که باید در این میان نرمشهایی هم به خرج داد، اما بحث سناریوی سیاه و سفید بحث نرمش نیست.

چه میتوان کرد:

معنی عملی این بحث برای ما چیست؟ مهم ترین جنبه عملی این بحث ما نفس اعلام این واقعیت است که ما این احتمال را میبینیم و خود را برای مقابله با آن آماده میکنیم. اعلام اینکه ما به سهم خود جلوی این سناریو را خواهیم گرفت. اعلام اینکه ما عناصر دخیل در این سناریوی سیاه را مذهب و جهالت مذهبی و جریانات اسلامی، تعصبات ملی و جریانات قوم پرست و عظمت طلب میدانیم. اعلام اینکه ما جلوی این جریانات را خواهیم گرفت و مردم را علیه آن بسیج خواهیم کرد. آماده شدن بعنوان یک حزب و آماده کردن کارگر بعنوان یک طبقه برای ایفای نقش در چنین شرایطی اصلی